



START

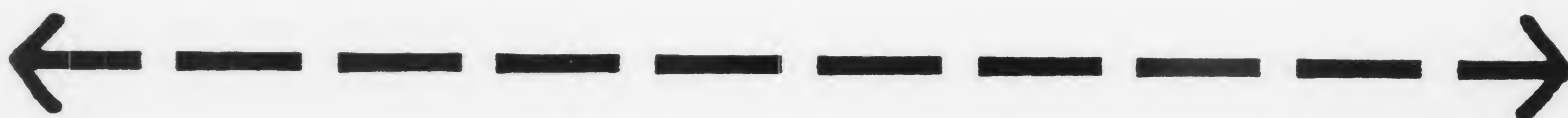


REEL 78



Microfilmed 1990

**University of California
Reprographic Service
Los Angeles, CA 90024-151804**



6 inches

Reduction Ratio 16:1

**National Preservation Program for
Biomedical Literature:**

**Preservation of Persian and Arabic
Medical Manuscripts**

**Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles**

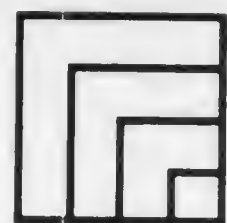
(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

**The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may illegible due to:**

**Aged paper
Foxed, stained, or insect
damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink**

**Red and purple within the
manuscripts may appear paler.**

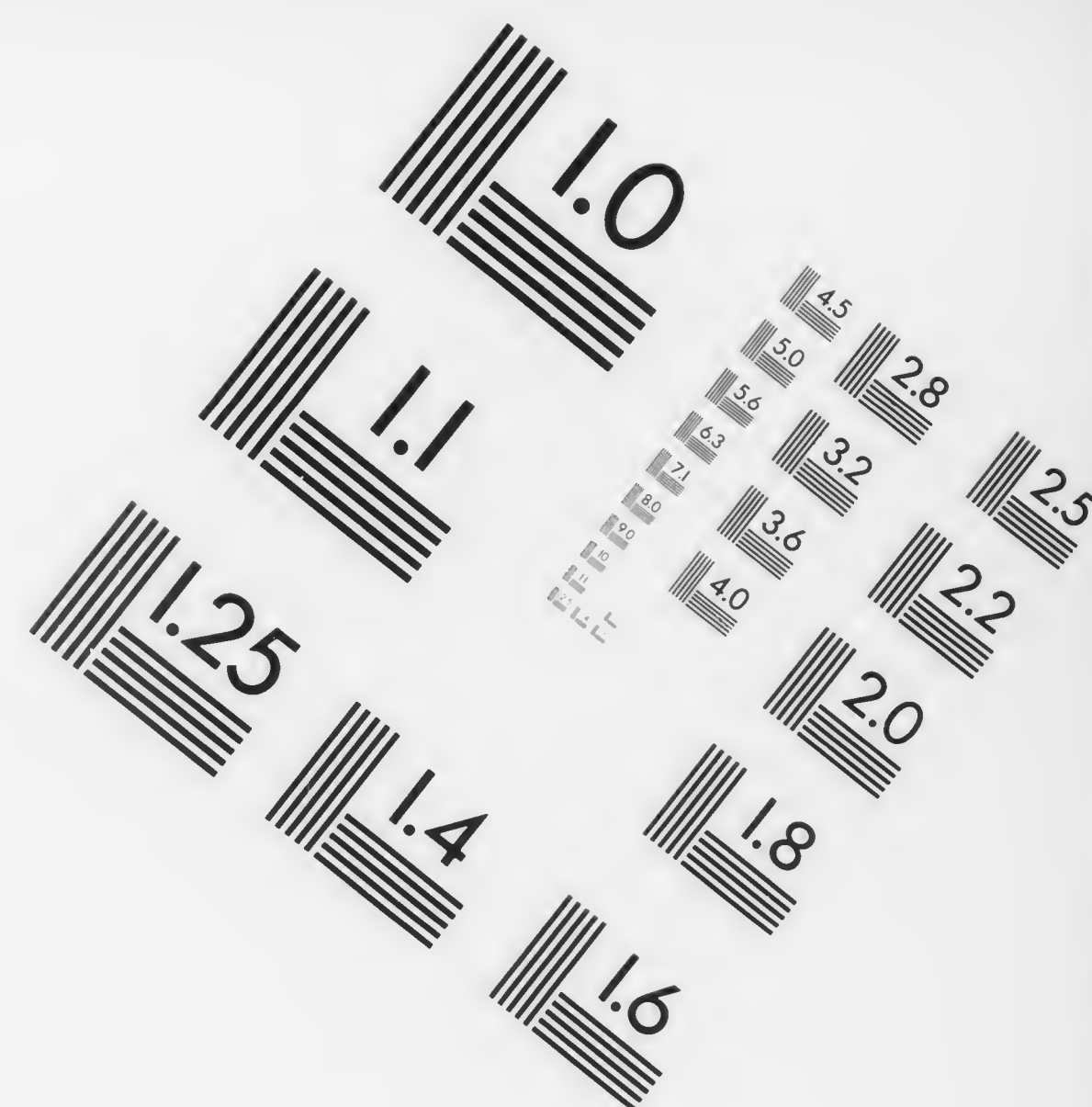
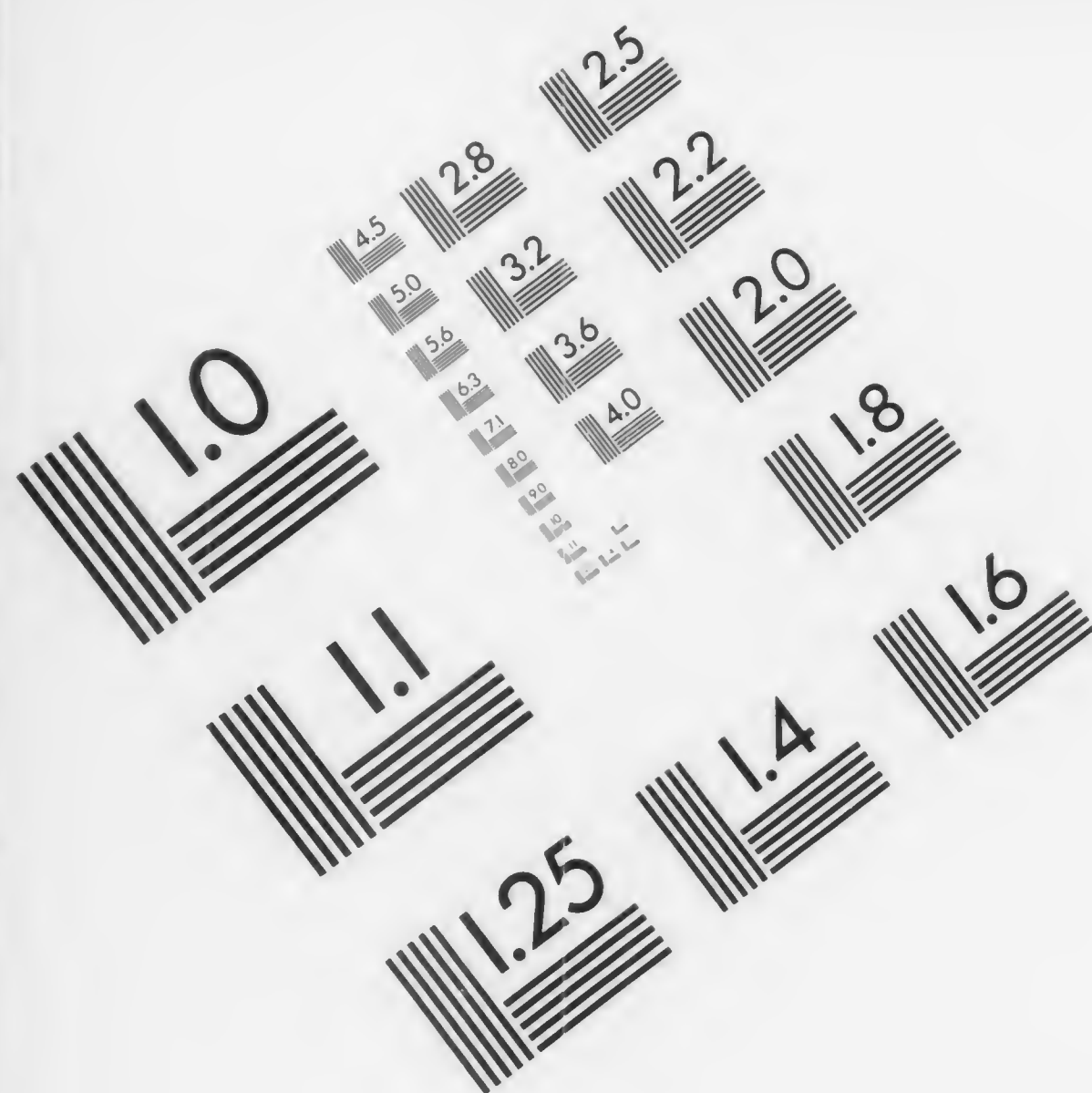


AIIM

Association for Information and Image Management

1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

301/587-8202

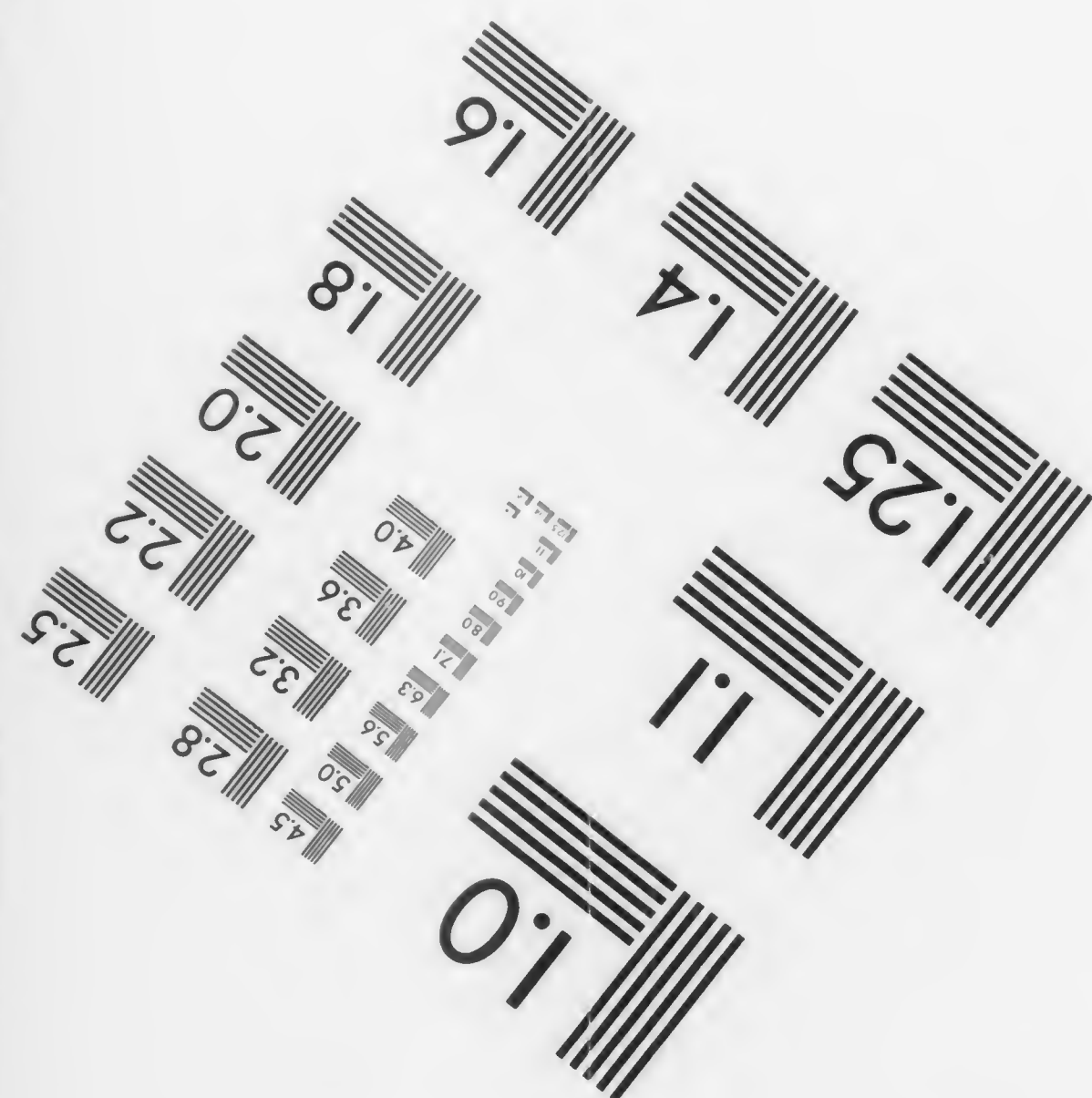
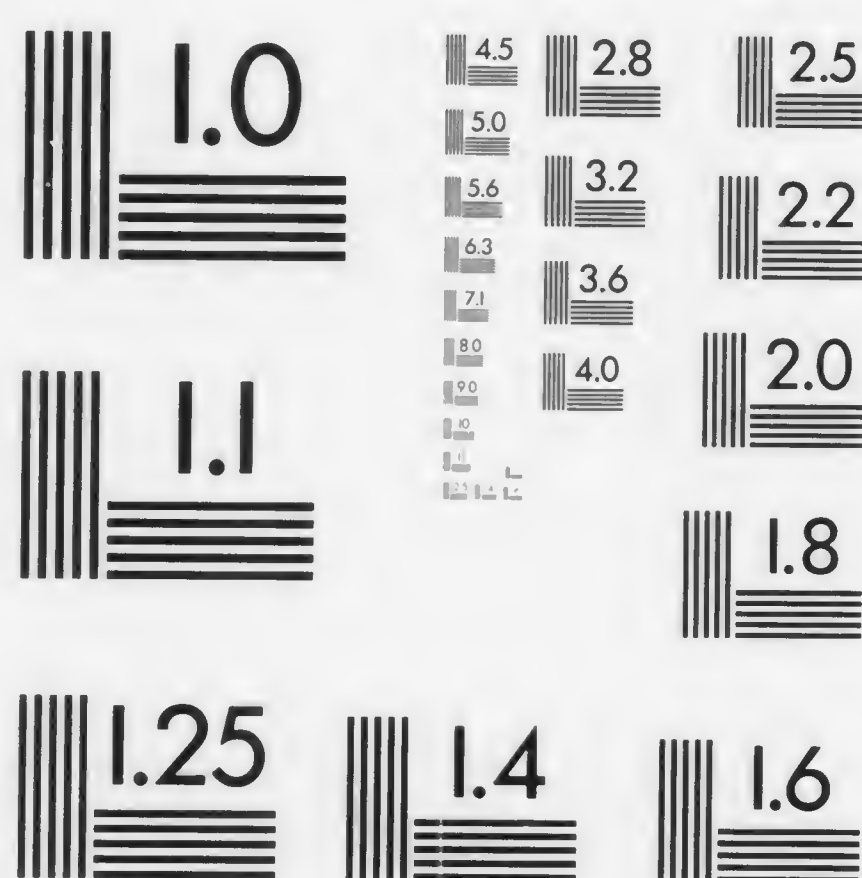


MS303-1980

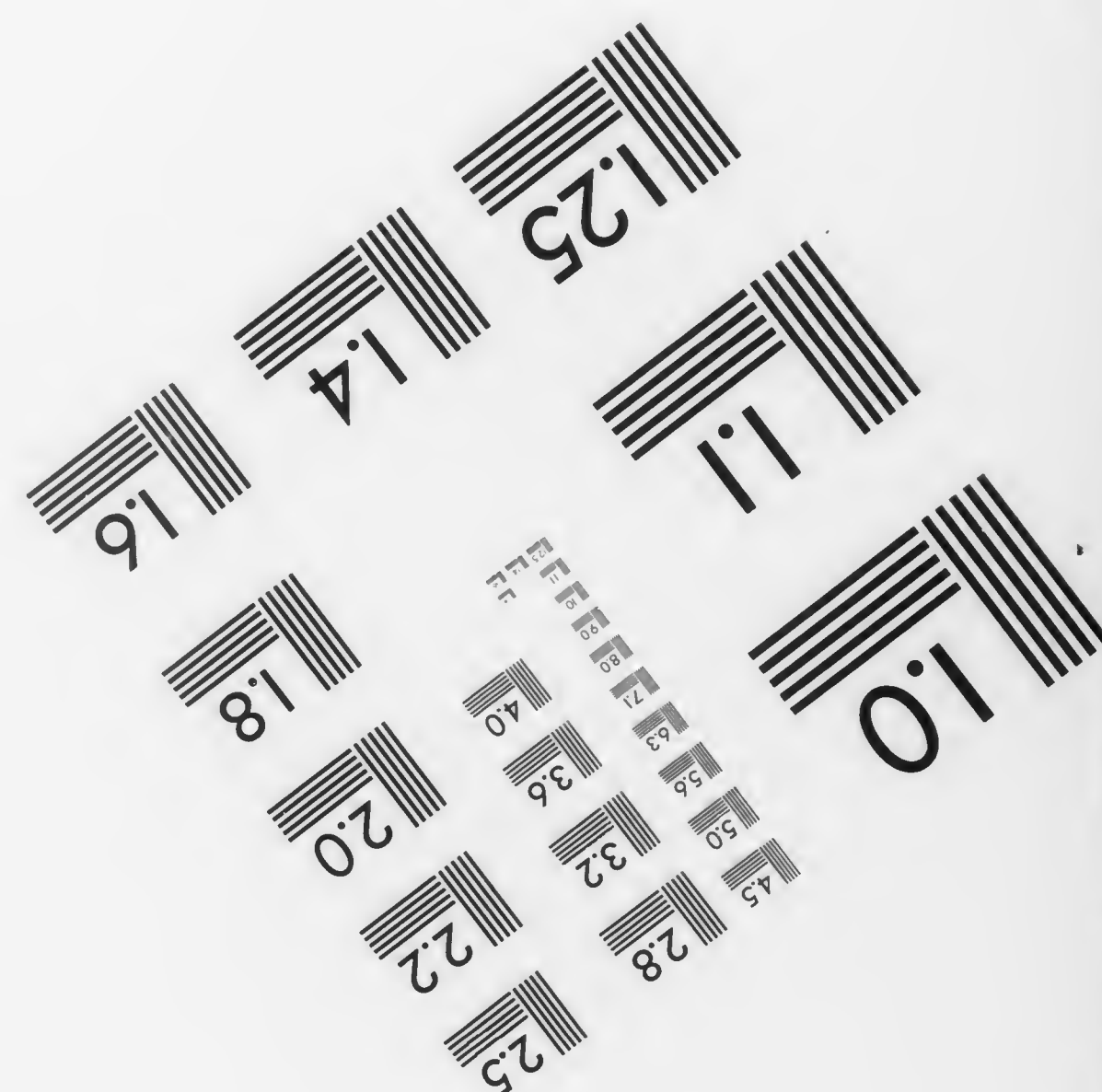
Centimeter



Inches



MANUFACTURED TO AIIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.



**Los Angeles,
University of California**

Louise M. Darling Biomedical Library

**History and Special Collections
Division**

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

**For permission to publish, or obtain
copies of microfilm, write to:**

**History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.**

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca.
1100-ca. 1900.
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.

Entire collection microfilmed as part
of a National Library of Medicine
preservation project: the preservation
master negative is at NLM; the printing
master negative is at the University of
California's Southern Regional Library
Facility; a positive copy is housed in
the UCLA Biomedical Library's History
Division.

Formerly a part of: Near Eastern
manuscript collection, Dept. of Special
Collections, University Library,
University of California, Los Angeles,
and assigned accession no. 1117.
Transferred to the History Division
of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M

ejf 891113

CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca.
1100-ca. 1900. (Card 2)
March, 1986.

Finding aids: Annotated and indexed
list available in library: Richter-
Bernburg, Lutz, Persian medical
manuscripts at the University of
California, Los Angeles : a descriptive
catalogue (Malibu : Undena
Publications, 1978)

1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts,
Medical. I. University of California,
Los Angeles. Louise M. Darling
Biomedical Library. History and Special
Collections Division. II. Series: Near
Eastern manuscript collection ; no.
1117.

CLU-M

ejf 891113

CLUHsl

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 78

(Richter-Bernburg No. 186)

Author: Anonymous

Title: [Ketāb-e nozhato l-molūk]

Il not catalogued in Richter-Bernburg

(Richter-Bernburg No. 183)

Author: Anonymous

Title: [Kaḥḥālī]

117 fols., 115 x 230 mm



THE LIBRARY
OF
THE UNIVERSITY
OF CALIFORNIA
LOS ANGELES

coll. 1957

卷之四

[illegible]

ان تہ علما کے یہ خیالات تھے

خودش می بیند که این کار را نباید

فردی که بشت مایگان و ماهی تانزد و سه بر بیان و خایه مرغ و خایه

و کشف مکان پادشاه و قید کرده و منوچهر شک و شکی نه و شیر که

در بنیادین و سماغ و انکس و سفید و منقذ باد ادم سید و

و من بعد از این که در میان ما که در این شهر است

و اما در این کتاب که سوره و احادیث است

فصل در احشای بزرگ و روده و مری و شکم و ریه و غده ها

بیان و شرح حرف سنج در اثر شیخ ابوالحسن علی بن محمد

و اگر از این جهت بود که این کتاب در این زمانه

و از مناجات کرم پور شہوت اشکری معطر

این تراجم را ماهی تازه بیان کرده و مرغی شیرین و

چون در لشکر آمد و گذشت به با اینند حاج و سید

[illegible]

که ای مفر که درین شکل مبارک زید تنگ نیار چرخ

لب و تخم پیاز و تنباخ خشک و مغز پنبه و انبه و بومبو

استقرت بعد من انما كانه كاعا البختور وكر كاشي

شیشمک خورشیدان و زبان الهامی و تخم کند

سید جمال الدین و سید ابوالحسن

[illegible]

تغذیه و دارو

و از روی این که در این کتاب

پس جس شخص کو چاہو اس کو کہو کہ وہ خدا کا بندہ بنے

کتابخانه عمومی

...باینکه در این باب ...

پیارے لیکن مرے دل پر بار بار ہنسنے لگی

بسم الله الرحمن الرحيم

و بگویند که در وقت غروب

[Faint handwritten notes or bleed-through from another page.]

[illegible]

[illegible][illegible]

تاریخهما.ORG

[illegible]

در این زمانه چنانکه خود در مجامعت توان
 در نیک شود بیک ز تهر و کس
 و عن ز کس حل کند و بر قیافه عاید شود چنان
 کار خارج شود و عیب چنان سخت بود و انکار
 شود و بزرگتر و چون در دست مالدار نهادن گفته باشد و
 در دست مالدار نهادن و عیب چنان باشد و بار و عن یا پس توان
 مالدار و مالدار پیوسته مکار دارد و در قیافه میماند نیک شود
 نیک انگیزد و در سوراخ قیافه نهند با دوی وقت نزد
 دست شود چنانکه او را بود با دوی وقت نزد و قیافه که در
 دست بود که پیوسته که اخته بود و پند مکر و تی که کم شود
 در نیک و باید اما سخت نکند علاج و بی آن باشد که بیکر پیوسته و تخم
 از من و انگیزد و از بیک یکدم سنگ بکند بند خور و با انگیزد صلیت
 ز نیک و بخایه مالدار بحال خویش باز آید و کس
 ستم و در چنانکه در دمان کرد و این کار را شاید بیکر عکس و بی در می
 کس خالص نگیرد م سنگ و نخل نگیرد م سنگ پس بر صلابه نیک بسیار بند
 در می زنجیر پرده و بیخارند تا بفرقه از دوی پروان آید پس از آن احاطه
 در می بچون کند و بها سازند هر یک بمقدار نخودی بوقت حاجت در دمان
 در می توئی کند و نشاطی دهد و لذتی عظیم باشد چنان دیگر اخته القیل یعنی
 داشت کرده و در دمانک جز اشوب یکدم سنگ بر صلابه حل کند و با شراب
 می بچون کند و بها سازند بوقت حاجت در دمان که نند و ابش
 نند و انچه چنان بود که ابش بکند و قیافه و نوز نند و بود

5
 در دمان و این جور است و بنیابت پندیده و پند و پند و پند با نند باب تسنم
 در ازار بند ماکه این شغل را شاید اما بداند از اربند ماکه از اربند ماکه از اربند ماکه
 و اگر از اربند ماکه از اربند ماکه از اربند ماکه از اربند ماکه از اربند ماکه
 چهار شکست که در دمان است و بیکر یکدم موی سمور و از دوی دوز به پنهانی
 م کند و اگر از دوی بیای سیفند یا شوشتی زرد و ز خواند در کمر و ز چنانکه
 هم موافقت بود و اگر از اربند ماکه از اربند ماکه از اربند ماکه از اربند ماکه
 و اگر از اربند ماکه از اربند ماکه از اربند ماکه از اربند ماکه از اربند ماکه
 باستان بهتر از کسان روی و دینی و انواع کتله نهایی باریک نه از جهت آنکه
 نه چنانکه بر حسب دانش عوام لیکن در دوی معنی دیگر است که زود کرم کرد
 با فراطیر و حرارت سوزین خشت نشود و بدین سبب بی مدت را قوت
 چنان در دمان سرد آن او پیش که جامه از اربند ماکه از اربند ماکه از اربند ماکه
 و سیاه و بنفش شک که در دوی بسیار صنعت کند و بدین
 و وقت در دمان و بها سازند هر یک بمقدار نخودی بوقت حاجت در دمان
 و نوز نند و بود

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

[illegible]

6
 کف پا را مع انگشتان جرب کند و برین بین نهند تا از جماعت سیرک و دوا خارج
 شود و بعد از آن پای برین بین نهند و ترقیب بنمایند است باریک است
 نگاه دارند تا وقت حاجت در روان گیرد و از آن ابش در ترقیب مالند و در کار
 نهند بوقت انزال لذت تمام یا بند چنانکه در ترقیب وصف نیاید نمودن
 است باز باریک است در ترقیب مالند و بکار مشتول شوند و در و ششخ را چند
 بار بوقت انزال که شرح نتوان داد سخت میزند باشد نویسن دیگر بگیرند
 است ترقیب طلا کنند چندانکه لذت یا بند که بعد شوا سینه جریقی اند که در
 اندر کردن بدستار چیم خود را پاک کنند و بکار مشتول گردند
 است ترقیب طلا کنند پیش از وقت جماعت بکسیا سخت و چون
 اندر کردن بدستار چیم خود را پاک کنند و بکار مشتول گردند
 است ترقیب طلا کنند پیش از وقت جماعت بکسیا سخت و چون
 اندر کردن بدستار چیم خود را پاک کنند و بکار مشتول گردند

[illegible][illegible]

بیک کد با رنگ و جفا و کجی اندر یک دود
 پدید آید و بر پاره چشم نهد و زن بخوشی بر کرد بجای تنگ
 کرم دانه و تنگ و زرد یک و دانه خود کند
 بتراب صورت میکند و بکار برنده سخت جویت
 بیک کد با رنگ و جفا و کجی اندر یک دود
 پدید آید و بر پاره چشم نهد و زن بخوشی بر کرد بجای تنگ
 کرم دانه و تنگ و زرد یک و دانه خود کند
 بتراب صورت میکند و بکار برنده سخت جویت
 بیک کد با رنگ و جفا و کجی اندر یک دود
 پدید آید و بر پاره چشم نهد و زن بخوشی بر کرد بجای تنگ
 کرم دانه و تنگ و زرد یک و دانه خود کند
 بتراب صورت میکند و بکار برنده سخت جویت

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

در باب چنان به شود پیش که نبود نشان سه نوبت کند تا دنیا

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

زجہاں مائے نوح و درود

این را که افتاد این در دو علم خلاصه است از باب که نفس است و بعضی که مانند شش است
 چه رنگ است از آن باطن و نشانها از جامه اگر جامه الایه و زنده
 باب اول از آن تا این که پاک شود و بعد از آن بر شش پنج ان سیاهی را بپایند
 پس بپایند سیاهی نهاد تا خشک گردد و دیگر باره بپایند تا چند انگه پاک شود
 سیاه تا پاک شود پس بنار آن بپایند شش انگه سیاه بون و اگر موم بر جامه بچکند
 بپایند مایه تا بر بخیزد و اگر جامه بر شراب بپالاید سر کین گوشت بپایند چو شانه
 بپایند شش پس بنار آن و ایشان و سیاه بون بپایند شش و اگر جامه با آب
 و نجس بپالاید بیک خرد و بپایند مایه پس با شش و سیاه بون بپایند شش و اگر با آب
 شست بپالاید با خورده بپایند شش پس با شش و سیاه بون بپایند شش و اگر جامه با آب
 و سرکه شست چشم بنانه مادر بسوزانند و خاکسترش را بار و عن زیت مرهم کند و پراخا
 کند موی بر او زد و هر که خون مادر بار و عن زیت مرهم کند و پراخا
 کند موی بر او زد و هر که چشم دارد باز در پی نیگست اگر کسی را زدن در کند مغز از
 سبب چو از م بر که به اغنی را بار و عن زیت بپایند و هر جای که موی رفته باشد بپایند
 موی بر او زد و طلسم عازم بر که خواهد که عازم از سوراخ پروان ادبی شک را
 خشک کن و در کن تا از سوراخ پروان ازید و هر که سرش را بر که
 عازم در دوش بر و استخوان در جانوری که عازم در دوش بر

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

یا یک مشتقال نرم بسیار و با انگبین بپزند و زن بوقت حاجت بشافه کند و با شومر
صحت کند و در حال نابریک و این از موده است و هر که بپزند را بگوید و بعد درم
ببازد و در وقت وج کرده بخورد و عوار بپزند و طبع را گرم و نرم کند و خشکی را
که از آن بخورد و بچه دو گانه بیاورد و خطا نکند و هر که را دندان زرد باشد
صفت سفید و تخم توت مستقیم بپزند آن از این یک دو درم صلا به کند و بر دندان
بمالد سفید شود و پنج دندان حکم کند و در دنیا که بار نیک بپزند یکد انگ و نیم
نرم و بخورد برادر و شب با و بی صحت کند و گرم بخورد و چهار شب این عمل کند
و آن طعام سرد به پیریز و گوشت که سفید بخورد و هر با مدام قدری شونین
و تخم کنزب پاک کند و بخورد و چربی دیگر بخورد تا فر علق که در تن او باشد
پاک کند و زرد و جامه شود و این از قول حکمای قد است و زن اگر روغن
شست و بخورد و حیض کشاده شود و اگر کسی را باد در خایه باشد از این روغن
بمالد بر و کرده را توی کند و هر که را متقه بدرد و امده باشد از این روغن یکانه بخورد
منع شود و هر که را درد گوش باشد بپزند و این روغن افکند و در گوش نهادن
بخورد و شفا یابد و اگر کسی را درد شکم باشد از این روغن سه درم
در روغن کچل خول بسیار شنان دو مشتقال کلندر و
و آن ده مشتقال عذروت یک مشتقال حرم کار و این ده مشتقال روغن
د کند و اجزای آن را که بپخته اند و الا کند و پخته و در روغن
و در و ببالد تا رنگ شود

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

ای جیم اسل خیل
 تعقیبت از خوفت رسالت پیغمبر اعظم
 است چنانچه روزی زنده کنی که درین کافران
 و هر که در خوف و در بانه نیاید و در سختی که
 و هلاک شود و هر که در جنگ و در کشته و در که
 که در بخت محرم یکم و سنه یازم
 حضرت یکم و سنه یازم
 در سنه یازم

جہادِ اول جہادِ ثانیہ جہادِ ثالثہ
یکدم و پانزدہم یکدم و ستر و دہم یکدم و ستر و دہم

سبعان مصنفان
پانچ سو و ہجتم
مفتی روزگار
سیر و ہجتم
ششم و ہجتم
ذو القعدہ ذوالحجہ
دریم و ہجتم
ششم و ہجتم

بیت یک یا بیت چهار بهت بخیر
بیت یک یا بیت چهار بهت بخیر

بجز این اوزر و اجابت نشود باید که سه بار فاتحه بخواند و سه بار از این

[illegible]

عَاَصَلْتُ اللَّهَ وَرَأَيْتُ رُوحَهُ فِي النَّارِ وَرَأَيْتُ رُوحَهُ فِي النَّارِ وَرَأَيْتُ رُوحَهُ فِي النَّارِ

لَا دُخَانَ فِيهَا وَكَانَتْ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَالْأَنْبِيَاءِ وَرُسُلِهِ وَالْأَعْمَّةِ الْعَقُومِينَ

جميع المحتوفين و... ان ويكر بكونه... في الدنيا...

لَمَّا بَلَغَ أَهْلُ الْبَيْتِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ

عَلَيْكَ اللَّهُمَّ مَا لَكَ أَلَمٌ تُوَفِّي الْمَلَكَ مِنْ تَشَاءُ وَتَرْجُو أَلَمٌ

[illegible]

سورة فتح افتتحناه بحمد ربنا الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ

و در سوآن کر کرد و بنایت الدار

دعای حبسین باب پادشاهی که در میان راه یافت

اللَّهُمَّ ارِنِي أَسْلَمًا وَنَجِيًّا
 يَا إِلَهَ الْإِلَهِاتِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ

وَلَا يَخَافُهَا أَحَدٌ وَهِيَ غَيْرُكَ وَأَعْلَىٰ مِنِّي وَفِي يَمِينِي شِمَائِلُكَ وَرَحْمَتُكَ قِيَمَتُهَا بَيْنِي وَبَيْنَهُمَا كَمَا أَلَّاهُمَا

فان تابت رويت انت اذ كنت رويته عن ابي حمزة عن ابي عبد الله عليه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين المعصومين أجمعين أما بعد فقد بلغني عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال

الحسين بن الحسين اللهم بحق نبيك الذي بشه ورحمة
عليه وآله وسلم آمين

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْعِزَّ الْمُهَيَّبِينَ

بسم الله الرحمن الرحيم اللهم صل على محمد وآل محمد
وعلو شأنهم وعلو شأنهم وعلو شأنهم

رج يا الله انفع و الفوج يا فتاح الفتحة يا فتاح الفتحة يا رب الفوج يا رب الفوج

وَالْمَوْجُ يَأْتِيهِ الْفَيْحُ وَالْمَوْجُ يَأْتِيهِ الْفَيْحُ وَالْمَوْجُ يَأْتِيهِ الْفَيْحُ

يا ربِّ حَتَّى يَأْتِيَكَ يَا رَحْمَنُ الْوَاهِنِ
يَا خَالِقَ النُّجُومِ وَالْفَوْجِ يَا فَاعِلَ الْعَمَلِ

بسم الله الرحمن الرحيم

التي تبغونكم صتم البعير الذي لا يسمع

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ هُمْ أَعْيُنُهُمْ غُلِقَتْ بِرَبِّهِمْ

در آید و چون غیر حجاب

مقام و این شغل است بر چند فایده نماید اصل در بیان قضای حاجت منقول
 که چون حضرت امیر المومنین علیه السلام پیش آمدی که در فعل او و ترک آن مرد بود
 رکعت نماز بگذاردی و در عقب آن حد بار بگفت ایستخیر الله و بعد
 از این دعا بخواندی اللهم انی قد هممت باسمی قد علمته فان كنت تعلم
 انی فی دینی و دنیای و آخرتی فیستری لی و ان كنت تعلم انی
 فی دینی و دنیای و آخرتی فاصرفه عنی کما صرت ذالک او
 صبح پنجمه در رکعت نماز کند بان نیت و در هر رکعت بعد فاتحه سورۃ
 خلق السموات تا انک لا یخلف الیحد بخواند و بعد مسلمم تسبیح فاطمه
 و خوابت الا مالک الا فیک فاسئلت یا ارحم الراحمین حقه واجب علیه
 جعلت له الحق عندک ان تهبلی علی خیل و ال خیل و ان تقص و حاجت
 که حضرت رسول را بجهت طلب حاجت او برآید منقول است که جبرئیل علیه السلام
 میفرمود اللهم استسئلت و الارض یا ارحم الراحمین و السموات و الارض یا ارحم الراحمین
 و السموات و الارض یا ارحم الراحمین و السموات و الارض یا ارحم الراحمین و السموات و الارض یا ارحم الراحمین
 و السموات و الارض یا ارحم الراحمین و السموات و الارض یا ارحم الراحمین و السموات و الارض یا ارحم الراحمین

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

وَعَزَّ بِنْدَةُ خُزْدَادِي بَنِي مُرُغِّعٍ وَبَنُو سَيِّدِ اللَّهِ التَّوَحُّجِيِّ الْبَرْجِيِّ

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

یا پسر شاه پسر بکرید یا حتی یا لا اله الا انت سبحانک انی كنت من الظالمین
اینها الکلمه من این بخواند که بعنایت الهی سید امت برین اید و اگر نگاه کند کم کم بگویند که
بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله ذی الشان عظیم البرهان شکر یل السما
ین کل یم فک فی شان ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن لا حول
ولا قوه الا بالله العلی العظیم و اگر در کوفه یاد بر بیابان از خلقتش با خوان
دن طوطی عارف کوفه حاجت الیه میجویند و گفته است که من فی الشان الله و الله
و اول روز یاد اول شب عقده است یل الشان و ذنب العقرب و یل الشان
و یل الشان و یل الله تا اخر این که روز و روز و عقرب و مار و کوفه
اینها کلمه من بخواند که حاصل نفع فی العالمین انا کن ذل مجزی المحسنین
و عنیت الهمومه الیومین و خففت الاموات للرحمن فلا یستع الا هم
یعون الله تعالی و در نگاه نزدیک اثری برسی و چو بر اندی افتد بگویند اللهم
اینی اسألك خیرها و اعوذ بک من شرها اللهم تعبت الی اهلها و
صاحبی اهلها الی و چون معافی خریده باشی بگویند الله اکبر الله اکبر
الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر
ملوک دارد چون نزدیک پادشاهان سودا پس فایده بتورید آنچه تعلق به بدن
چیز است بگویند عینک و شکر و تحت قلم عینک و با الله استعین
علیک اللهم و کفنی بها شیئ فایده لا قوه الا بک

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

32

34
بیاچار چهل باز باید رانند و از بالا بر پشت باز و مکرر نیست باز که موسی بنیفا از محاسن
نکند اما بجز از بردن با یک نیست و از حضرت امام رضا عجلان اباد کرام خود از حضرت
رسالت پناه روایت که هر که هفت بارش نکند سروریش خود را و بیه خود بگذارد هرگز
بهرج بدست نگیرد و حضرت امام موسی عجلان که از استاد میکند که مورت ضعیف
است و بنشیند و نه کند که موسی قلب است و چشم چشم در سر می کشیدن بدانکه سر می در چشم
در چشم کشیدن است و نایده پیر دارد و روایت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که سر می
کشیدن اما بی باشد از فرود آمدن ابرو چشم و روایت از حضرت رسالت که فرموده
که سر می در چشم طاق کند و از حضرت امام رضا علیه السلام روایت که فرموده که اگر
صغیر در چشم خود بپاید باید که در محل خوابیدن سر می کند چهار میل سر می در چشم راست کند و سر
میل در چشم چپ و روایت که در وقت سر می کشیدن بگوید اَللّهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ بِحَقِّ
حَقِّیْ وَ اِلَیْ حَقِّیْ اَنْ تُقِلَّ عَلَیَّ حَقِّیْ وَ اِلَی حَقِّیْ وَ اِنْ تَجْعَلَ اَلنُّوْرَ فِیْ بَصْرِیْ
وَ اَلْبَیْضَ فِیْ رِیْسِیْ وَ اَلْبَیْضَ فِیْ بِلَبِّیْ وَ اَلْاِخْلَاصَ فِیْ عَمَلِیْ وَ السَّلَامَةَ فِیْ نَفْسِیْ
وَ اَلوَدَیْقَةَ فِیْ رِیْسِیْ وَ اَلشُّكُوْرَةَ لَكَ اَبْلَ مَا اَبْتَغِیْ وَ اِنْ دُعَا یَزِیْرُ شَرِّیْ مَذْکُوْرُهُ
و نوبت و فرموده که هر که میخواهد که زیاده این بکند یا کمتر در هر وقت که خواهد سر می کشد
چشم چشم را و بفرمان خوردن واجب خوردن است که چون اراده طعام خوردن
کند بر دست را پیش از طعام بخورد که از حضرت رسول عجلان روایت که هر که چنین کند
کایه کند در فراغت و خوردن او فراخ شود و در عین او در عینت جاذبه و از علی عجلان
روایت که هر که چنین کند عرو در از شود و نور چشم او داده شود

کینه و او قادر باشد به تبع آن یاد آن چون خواهد که آب بخورد نیست که آب را بکشد
 و در این باره گفته و فرموده باشد مثل کاه و از حضرت رسول ص نقل است که آب خوردن
 و در جگر است و در دیت که در کینه نفس آب خورد و بعد از نفس التحمل الله و در
 بقعه که هنوز میل آب داشته باشد ترک کند و التحمل الله بگوید واجب شود و در این است
 و از حضرت امام جعفر صادق ع از اب حوزن بیک نفس اخفست فرمود که اگر ساقی
 است پس نفس آب خورد و اگر نادر است بیک نفس می باید که از جگر دست بردارد
 خورد و اگر از کینه اب حوزن بسیار از امام جعفر صادق ع است که اب بسیار
 در آن مادی جمع در دیت و روایت که هر که اب خورد و یاد کند حفت امام حسین ع
 نیست بکشد بر کینه او نوشته شود از برای او عهده هزار رحمة و حق شود از او عهده هزار رحمة
 بکشد شود از برای او عهده هزار رحمة در چشم در پشت و مثل آن باشد که عهده هزار رحمة از او کرده باشد
 راه خدای تعالی و روایت که سید عالم چون اب آشامیدی سه نوبت بسم الله
 و نیت التحمل الله کنی و بنام اب میوشیدی و گاهین نزد کف دست مبارک خود اب
 آغوش و گاه اب در عمل مزدج کردی و نان در آن داخل کردی و نوشیدی و بد آنکه
 شکر نعمت منعم واجب است عقلاً و شش عا چون بنده غافل شود و شکر نکند خدای تعالی
 بنده بگوید تا از بین روی پروردن اید و عطشه اید او را تا خدای تعالی را باین وسیله شکر کنید
 و شکر آن که گوارش طعام و پروردن رفتی در دیت از بدن و چون عطش آمد نیست
 و صلی الله علیه و آله بر نای بین بند و بگوید التحمل الله رب العالمین عا کل حال
 مستغنی و لا شکی و این تحمیل غم انی لله و عا صا عا ادا جز عین
 انگشت شهادت بر نای بین بند و بگوید التحمل الله رب العالمین عا کل حال
 مستغنی و لا شکی و این تحمیل غم انی لله و عا صا عا ادا جز عین
 انگشت شهادت بر نای بین بند و بگوید التحمل الله رب العالمین عا کل حال
 مستغنی و لا شکی و این تحمیل غم انی لله و عا صا عا ادا جز عین

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
معلمًا للناس في كل شيء
والله اعلم بالصواب

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

39

بعبادت و اصلاح ملک و خلافت بخاطرش بجز مدد گفت میدانم که تو با ما هستی او
 اقرار داری جلد در اطلبید و گفت چون جعفر بن محمد را حاضر کنم و کلاه از سر بر دارم
 می بایرید که فالحال کردوش نبیند پس جعفر اطلبید و فرستاد تا او را حاضر کرد و چون حاضر
 شد دیدم که لب مبارکش بی چند و چنان دیدم که کوبان قمر مثل شمشیر در حرکت آمد منور پیش
 و چون چو خادمان در پیش آنحضرت بر پای استاد و گفت چه واقع است یا حضرت که در این
 خدمت مت بزمان حضرت فرمود که تو را طلبیده گفت یا این رسول الله محذوران و اگر
 تو حاضر شد تا غفرت شب و دم بر سر بالین وی بودم چون لبش باز آمد گفت چون امام
 شمام بفرموده شد و لب بالا بر ستف و قمری نهاده و لب بر سر بالین استاد در گفت بر زبان
 می آید که ای منصور بدرستی که خدا را تعالی در آفرینده که اگر تو قمری را بر سر بالین حضرت حاضر
 کنی چه کنم که این عجب نیست زیرا که ابو عبد الله و ارث علم پیغمبر است و نزد او اسمی از
 منم بخیریت که تعلیم کنی مرا و عیال پیش منصور خواندی پس آنحضرت از برای من
 و عیال و عیال خود و اینان از بیهوده عیال و عیال عظیم هر که جراح بخواند در امان
 باشد و نیست اللهم ارحم من یحبک الله لا یتام و لا یکن یو کنت الله
 است اعوذ و تو کنم قیام آخر و لا اهلک و انت الله اعوذ
 یا سؤل الله عیال الله عیال الله استعوذ بالله استعوذ بالله استعوذ بالله

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

45
 عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ بِرِجْوَانٍ نِزَالٍ
 انتم الت يانه سوره فاتحه و اخلاص و قدر بخوان و صلوات بر محمد و اله محمد و است
 و بگو استسلام عليك يا صاحب البيت ان لك عتق او منن لله عند
 الله و صحتة و الفقه مع الملائكة الممسنين فاستغفروا عن الله
 و ملائكته في قضاء و حوائج و حصول مرادى في الدنيا و الآخرة و صلى الله
 على محمد و اله الطاهرين
 و بگويد اين گمان را که استسلام على اهل لا اله الا الله من اهل لا اله الا
 الله يا اهل لا اله الا الله بحق لا اله الا الله كيف و جبرتم قول
 لا اله الا الله من لا اله الا الله يا اهل لا اله الا الله بحق لا اله الا الله
 اغفروا لمن قال لا اله الا الله و احسن ثابى من من لا اله الا الله حضرت
 عزيرت او را ثواب پنجاه ساله طاعت گرامت کند و كفاره كناه پنجاه ساله او
 دهد و عمارت او شود و هر که يازده بار قل هو الله اهل در معبد بخواند و ثواب
 سه بار اهل بخورد بخشد خداى تعالى بعد از مومنه از اموات حقه در ديوان
 اعمال او ثبت نمايد و در محل نگاه گردان در بخورد اين دعا بخواند استسلام
 عليكم يا اهل القبور من المؤمنين و المؤمنات انتم لنا شفيع
 و نحن لكم شفيع و نحن على انباركم و اريدونك تسأل الله ا

الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَالْمَغْفِرَةَ لَنَا وَلَكُمْ مَرَّةً وَبَارِعَةً
 ان کافهم عباد که فرمود که هر که قدرت نداشته باشد که زیارت کند و باید که
 زیارت کند برادر مومن را که نوشته میشود از برای او ثواب زیارت ما پس اگر نخواهد
 آن هم عذر نباشد و حیل و حیل نه و آنست و حشمت و آیتین و عتبه
 و اسکن الیک من رحمتک رحمة یتغنی بها عن رحمة من سواک
 ثواب الاعمال مذکور است که هر که زیارت کند برادر مومن را و بخواند هفت بار
 انا انزلناه نزد برادر و بپایز خدا تعالی او را و واجب بر او در بعضی موارد است
 که هر مومنی که ایته الکرسی بخواند و ثواب آنرا با اهل قبول بخشد خدا تعالی داخل
 سائر ذکر کور او در مومنین که مرده باشند از مشرق تا مغرب چهل روز و قبول این را
 فراخ و کن ده کرده و برای هر یکی از ایشان درجه بلند کرده و برای خواننده
 ایته الکرسی ثواب شفق بیکرامت و مایه و بعد در حریفه از ایته الکرسی نوشته
 جنی کند که از برای او تسبیح کند تا روز قیامت رویت از حضرت رسالت پناه
 که هر که بخواند ایته از کتاب خدا تعالی در گوش او و کورستان مسلمانان ثواب
 او را اهل کورستان قربت کند عطا کند خدای عز و جل او را ثواب پیمبری
 و هر که ترجمه کند بر اهل مقابر بنجات دهد خدای تعالی او را از تاتش و رنج
 و یحیی الله و المنعم که آورده اند درین رساله آنچه بود دعا بدان را در کار او

و در حال جان تحصیل آن ناچار از ادعای و داع حضرت ائمه معصومین علیهم السلام
 و چون زیارت ختم میشود بدعای و داع پس ختم شد این رساله که مشتمل بر زیارت
 است باین دعا و داع محتوی باشد بر جمیع الباب عبادات و دعای ائمه بروسم
 است صغیر و کبرانت که بعد از داع زیارت بگوید السلام علیکم ورحمة
 الله و بركاته استودعکم الله و اقرأ علیکم السلام آمین بالله و
 یا لیس سؤل و یا حاجتم بیه و ذللت علیکم الله اللهم ناکبنا مع الشاهدين
 اعدای کبر است که بعد اتمام زیارت روی بجمع کند و بگوید السلام
 علیک یا مولای و این و لای و رحمة الله و بركاته انت لنا جنة
 من العذاب و هذا اوان فیض الی عین را عیب عندک و لا یتبدل
 یدک و لا مؤثر علیک عینک و لا ناهیه فی قریبک جنات بنشین
 یجعلن ثابین و ترکلت الاهل و الاولاد و الاطمان فکن لی شافعا
 یوم قیامت و فاقین یوم لا یغنی حیم و لا تریب یوم لا یغنی عین
 الی و لا و کن اسأل الله الذی قل و رحمتی الیک ان ینقش
 یدک کونی و الذی قل و علی هذا المكان ان لا یجعل له اخو العهد
 لک زخوة الیک و اسأل من الیک عینی علیک ان یجعل لی یاسی
 یستقیم عینک ان یورثنی حو قلم و سدد قریب و یغفرکم فی البعثان

[illegible][illegible]

ورویت که هر سه شب متعاقب میان شام و خفتن این دعا را بخواند
 بخواند بقدر نیازی که حاجت خلص شود و فرجی روی نماید که کار بسته او بشود
 کرد و بر روی زود حاجت او بر آید و ان شاء الله خلصی یابد و دعا اینست
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ يَا فَارِجَ
 الْكُفُومِ يَا كَاشِفَ الْغُفُومِ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ يَا مُرَحِّمَ
 الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَتَجْمَعُ مَا يَصْعَدُ يَا مَنْ دُيُورُ
 يَأْذُبُ الْجَلَالَ وَالْكُفُومَ يَا اللَّهُ يَا مَالِكَ يَا مَنْ لَمْ يَكُنْ وَلَمْ
 يَمْلِكْ إِلَهٌ قَبْلَكَ كُنْ أَهْلُ يَارَبِّ الْآرِبَابِ يَا
 يَا مُنْجِي أَبْوَابِ افْتَحْ لِي أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَأَبْوَابَ كَرَمِكَ
 مَتِّكَ وَأَبْوَابَ نِعْمَتِكَ وَأَبْوَابَ شُكْرِكَ وَأَبْوَابَ
 خَيْرِكَ وَأَبْوَابَ رِزْقِكَ وَأَبْوَابَ أَمْنِكَ وَأَبْوَابَ
 عَنَابَتِكَ وَأَبْوَابَ إِحْسَانِكَ يَا مَنْ وَفَّ يَارَحِيمُ يَا
 سَمِيعُ الدُّعَاءِ يَا لَطِيفُ الْعِبَادِ اسْمِعْ وَاسْتَجِبْ دُعَائِي
 اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَأَجُودُ بِكَ
 مِنَ غَلَبَةِ الذِّمِّ وَقَهْرِ الرِّجَالِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

(The following text is a highly stylized and repetitive form of the preceding prayer, likely a 'shamsa' or 'shamsa' style calligraphy, where the letters are arranged in a circular or semi-circular pattern, often used for decorative purposes in manuscripts.)

[illegible]

49
 اَيْنِى النَّاسِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِى بَسَّطَ عَوْنِى وَلَمْ يَفْخَنْ
 بَيْنِى النَّاسِ در ادای دین باید خولند که بخوانند پس ادا شود بعبادت الهی
 يَا دَا اَسْمَاءُ بَنِي اِيْلَ هِي وَ اِلِوْ اَبَايْ يَاحِيْ يَاقُوْمُ صِلْ عَلٰى مُحَمَّدٍ
 وَ اِلِ مُحَمَّدٍ وَ اَفْعِلْ بِنَا كُنْ اَوْ كُنْ اَوْ عَنِّيْ دُوْصِيْمٌ يَّاسِنْ يَكْنِيْ مِنْ كُلِّ
 شَيْءٍ وَ لَا يَكْنِيْ مِنْهُ شَيْءٌ يَا اَللّٰهُ يَا رَبِّ صِلْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ اِلِ مُحَمَّدٍ
 وَ اَقِصْ عَنِّيْ النَّاسِ وَ اَفْعِلْ بِيْ كُنْ اَوْ كُنْ اَوْ جِهَةٌ فَرَزَنْدَ بَابِ خَوْلَنْدَ
 وَ اِيْلَ اَيُّوْمِ رَقِيْ فِيْ حَيَوَاتِيْ وَ يَسْتَغْفِرْ لِيْ بَعْدَ وَ خَاتِيْ وَ اَجْعَلْ خَلْقًا سَوِيًّا
 لَا يَجْعَلُ لِلشَّيْطَانِ فِيْهِ شَيْءًا وَ لَا يَنْصِبُ اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْتَغْفِرُكَ
 اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْتَغْفِرُكَ اَنْتَ الْغَفُوْرُ الرَّحِيْمُ بجهت طلب حاجات باید خولند یا نور استعملوا بعبادت
 اَلْاَرْضِ يَا قُوْمُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ يَا عِمَادَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ
 السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ يَا بَاقِيَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ يَا بَدِيْعَ
 السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ يَا اَبْهَلَّ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ يَا عُوْثَ الْمُسْتَغْفِرِيْنَ
 يَا مَوْجِ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ يَا مَوْجِ الْمَكْرُوْرِيْنَ وَ مُفَرِّجِ عَنِّ
 كُلِّ سُوْءٍ اَللّٰهُمَّ اَلْبَارِئُ مِنَ الْمَظْطَرِّينَ وَ كَاشِفُ
مستجاب میشود

[illegible]

52

مشک و زعفران و تخم مرغ و زعفران و سیب شیرین و شاقول و نخل و هند و
و پوست ترنج و دارچین و تخم بچان و پیه پشه و پیه سوسمار و خشخاش
و اورند و معجون آن زرد و بخورند با ملاحت و هند و سیب را بر روی دگر هر که
نشان دهند ملاحت با خود دارد و زان بانه صفیان و به کویان بر و سبته کرد و جمله خلایق
و خون او را در طعام کند و به انگس بد همد تا بخورد جانش و معشوق یکدیگر کردند
و با خود دارد و پوسته قیضه قایم باشد و هرگاه بر چند قایم و توت باشد
نظر کند نوعی دیگر اگر روغن یا سیب را بکشد و در قیضه مالده سیب را از قیضه
موی بر نیاید و در باب اسبق شدن زنان اگر زنی اندک از عورتان
شیر بار و روغن بکشد بخوش اند تا خوب به پند و با شیم پاک بر کوه مطلب حاصل شود
نوعی دیگر شیم خرگوش را بالاب و موسم بر کوه بار دار شود و عیون
زنده کرد با یکشتار روغن بپایزد و شیم پاک بر کوه باب و مان است کند و
بر کوه یاد و نوبت مراد حاصل شود نوعی دیگر تخم کینه سوره با صند

عسل بخوان نماید و با خود بریزد تا سه روز چنین کند باردار شود و بعد از آن
 با هم جع شوند باردار شود چنانچه روشهای چشم اگر نه در کس با عسل بیازند
 و با مین در چشم کنند روشهای چشم زیاده شود نوعی دیگر چینه کینک را پیش از
 نعلبه موی برآورده ببالد بکشد بر رخاینی زنبور نهند که زنبور او را بکشد
 تا احساس کنند و بعد پس او را برآورند و بار و عین کا و جوش اند و بوخت که چانه
 میگویند بیکه قزیه از آن در کف پای خود حماله چندان که سه هفت جماعت تواند کرد
 باید که به کربای پزند تا وقت آب دهد نیز دیگر هر که دست راست کفار را با خود دارد
 بر روی بسته کرد نوعی دیگر هر که چشم کفار را با خود دارد زبان سلاطین
 پزند نه شب و نه روز نوعی دیگر هر که کفار را بر سر می در چشم کند هر جا که رود کسی او را
 نوعی دیگر هر که گوشت کفار را بخورد سخت دل شود نوعی دیگر هر که چشم کرک را با خود
 دارد از بیم ترس و خوف و ملول ایمن باشد نوعی دیگر هر که گوشت پلنگ را بخورد
 قزیه شود و بر قوت و دلیر کرد نوعی دیگر هر که دانه ان شیره با خود دارد در پیش
 سلاطین رود و در حاجت که داشته باشد را بخورد نوعی دیگر هر که بزرگو سفند را بخورد
 کند او را بسته را بکشد نوعی دیگر هر که دانه ان در دانه شکل کو سفند را بار و عین
 که نعلبه جوش اند و چند مرتبه بر اندام مالده بیه شود نوعی دیگر اگر بای کسی باد
 خنده باشد در اندرون خون آب کند که گرم باشد گذارد تا خون سرد شود
 باد بیطرف شود

نوعی دیگر اگر نه نی سه کین باز را بخورد مرد باد و دخل کند در حال باردار شود
 نوعی دیگر اگر موی را در زیر زینه که حامله باشد و دو کند بار جل ریزد برین گذارد
 نوعی دیگر اگر ناخن پای او را بکشد چنان که دو حماله پای ریت باشد و یک حماله
 از پای چپ بکشد و بسوزاند خاکستر را یا شوره خود بیازند و ریت قند داخل کند
 بخورد هر کس دمه عاشق او کرد نوعی دیگر هر که بیه و خون کلا و در پشت مالده
 در پشت را سود دارد نوعی دیگر هر که دل کلا و بسیار و در شراب ریزد
 و بخورد هر کس که دمه جفت او در دل او کار کرد نوعی دیگر هر که دل کریمه بسیار
 خشک کند و در پوست کید و بر بازوی راست خود بنهد حقوق را با و طوی بناید
 نوعی دیگر هر که پشت سست شده باشد و پیش آب او بر خیزد باشد تخم سفند را
 با آب سرد شغلی مرتبه بشوید و با آب گرم یک مرتبه بشوید و بار و عین کل چرب کند
 و سه روز ناشتا بخورد و نفع دهد علاج او باشد نوعی دیگر اگر نه هر که خرگوش را
 بار و عین یا سهین بیازند و در وقت جماعت بر قیوب مالده انگس عاشق او شود و دیگر
 آرام و قرارش بخورد و ایم از بیم عشق وی دیوانه باشد اگر نه بزرگ دارد
 بد داده باشد که اسبق نشود سر کین باز را با شراب بجوشاند و بخورد و مرد با
 زید بقتل بمالده که کند زید بقتل پزند و اگر بخورد اگر برک مورد را با پزند
 بپزد و سر بدان بشوید پنج مور قوت دهد نوعی دیگر هر که کچمشک را بکشد و مغز را
 بدون آرد یکدم مغز بپزد و درم زنجیل بهم بیازند و بناشتا بخورد و در پشت
 چنان زیاده کند که آرد زدن داشته هم را تواند در یک شب را چنی بکوفد و با دیگر
 خون بکوتر بسیار خشک کند و شکر پیوند بسیار و بخورد معتدل کرد و بسیار
 شود حلویت که در سده

بسم الله الرحمن الرحيم
وَمِنَ الْإِنْعَامِ خِوَلَةٌ وَمَنْ يَشَأْ وَكَلاُوا سَحَابًا
وَمِنْ الْأَنْعَامِ خِوَلَةٌ وَمَنْ يَشَأْ وَكَلاُوا سَحَابًا
وَمِنْ الْأَنْعَامِ خِوَلَةٌ وَمَنْ يَشَأْ وَكَلاُوا سَحَابًا
وَمِنْ الْأَنْعَامِ خِوَلَةٌ وَمَنْ يَشَأْ وَكَلاُوا سَحَابًا

اَسْكُنْ بِجَلَالِ اللَّهِ اَسْكُنْ بِقُدْرَةِ اللَّهِ اَسْكُنْ بِحَبِيبِ اللَّهِ
مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ وَخَلِيفَتِهِ اَللَّهُ بِحُجَّتِ الطَّاهِرِينَ
خاموش گردانندم کاو فلان بابا من الله ان ایسی رایش اب گرفتار
این چهار اسم را بر چهار سوراخ دراز

نیل خراقة

اجبَسُوْ يَا عِبَادَ اللّٰهِ احْسِبُوْا
 جَهَنَّمَ خَوْشِ خَوْبِي كُوْدِكُ يَا عِبَادَ اللّٰهِ

الْأَوَّلُ اللَّهُ الْآخِرُ لَا يُخَافُ دَرْكًا وَلَا يُخْشَى اللَّهُ

یا مومن یا دنیان یا برهان یا حیم یا حق یا شریقا
جهت شیر ناز ناز ناز ناز ناز ناز ناز ناز ناز ناز ناز

بسم الله الرحمن الرحيم
 به کسر زلفان افروزن شدن
 یاد و ابجد و اکرام

وَاِذَا دَاخِلُكَ الْقُبُورُ سَمِعَ اللّٰهَ الْوَحِيْنَ الْوَحِيْمَ اَوْ يَجْنَا اِلٰى مُوسٰى اِنَّ اَرْضَعَهُ

اِذَا دَاوَالْقَيْنَ عَلَيْهِ وَاَيَّتُمْ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي

فَقَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأَى الْأَبْصَارَ أَكْثَرُ لَا يَحْكُمُ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُ الْعِلْمُ يَوْمَ الْقِيَامِ فَذُكِّرُوا

مَحْمُودٌ وَاللَّهُ مَعَهُو مِيقَاتُ بَرِّ حَتِّكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

اللهم ارفع عنا شير فلان بزاز فلان رستمي دوار و...

سُكْمَانُ وَاللَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَجَعَلَ الْإِنجِيلَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَجَعَلَ التَّوْرَةَ

محمد المصطفى صلى الله عليه وسلم و بحق نبوة داود و بحق من قام

بِإِذْنِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الشَّيْخُ سَيِّدُ

جموں و غلغلا تھو افرقین کران جموں ابراہیم

در پیش بزرگوار که رود باید بخونند و بزرگوار

و بجا نمیدانند و عالمیان
الکادعای و زاری میروند

يَنْفُسَهُمْ لِيُتْلَوْهُنَّ هُمْ كُتِبَ لَهُم مَّا عَمِلُوا

تَمَّ الْبَيْعُ الَّذِي لَا يُعْقَلُ

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْغُونَ الدِّينَ بِأَمْوَالِهِمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا أَنَّهُمْ يَتَّقُونَ اللَّهَ
وَأَنَّهُمْ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

لَهُمْ يَوْمَئِذٍ أَجْرٌ جَدِيدٌ

شَرُّونَ بِاللَّذَّةِ الَّتِي فِيهَا كَانُوا يُكْفَرُونَ بِمَا أَشْهَرُوا لِلنَّاسِ

وَالَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى الْفِتْنَةِ أُولَئِكَ يَحْمِلُونَ كِفَايَتَهُمْ

فَلَا تَحْزَنْ نَحْنُ الْمُسْلِمُونَ

أَيُّكُمْ نَحْنُ يَسْتَشِيرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ

لَا يَفْنَىٰ أَجْرُ الْمُؤْمِنِينَ

از جبهه کنندگان این دعا بخوانند که اعوذ بجلال الله التام
 کلها من شئ ما خلقی روایت دیگر منقولست که شخصی بان حضرت شکار
 کرد که چون تنه می شود مرا بپوشی و اندوهی عارض می شود و چون بجان مردم می
 برسد ف می شود فرمود که دست بردار بگذار و بگو **بسم الله**
الله و اعوذ بقدره الله و اعوذ بجلال الله و اعوذ بعظمته
و اعوذ بجميع الله و اعوذ بسؤل الله و اعوذ باسماء الله
 بخوانند و در روایت دیگر فرموده است که دست بر سینه بکش و بگو که **الله**
سؤل و لا قو لا الا بالله العلی العظیم اللهم اقم شیءی یا ارحم
 روزی در وقت بگوید لا حول و لا قو لا الا بالله بگوید کارش آرد و بخواند
 سن او درست که کسی رخت نوپوشد دست بر ران بمالد و بگوید که
الحمل الله الذی کسائی و علما و ابی بیه عورتی و احمی
بی بی الناس و ارحمتین بیه پنهم و روایت دیگر منقولست

که هر که رخت نوپوشد ای در زنی نو کند و بی مرتبه سوری انا انزلناه
 فی لیلته قدر بران بخواند و بجامه بپاشد در هنگام پوشیدن پوسته در
 فریحه روزی بپاشد تا ناری از آن جامه باقی نماند و در روایت دیگر
 منقولست که چون جامه نوپوشد بگوید **لا اله الا الله محمد رسول الله**
 از آفتها نجات یابد هر که جامه نوپوشد بگوید **لا حول و لا قو لا الا بالله العلی العظیم**
 او روز اجابت شود باید که سه بار فاتحه بخواند و بعد از آن این دعا بخواند
 و **الله اکبر و لا حول و لا قو لا الا بالله العلی العظیم** بلکه حاجت
 خود بخواند البته رواند حضرت فرموده که این معاذت دعا بیایم که
 هر چند قوز داشته باشی بگویم این دعا که دارد خواند که **قل اللهم رب الارباب**
و تعز من تشا و تعز من تشا و تعز من تشا و تعز من تشا
 کل شیء یوقل یز و هر که بامداد و شبگاه سه مرتبه بگوید که **بسم الله**
الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض و لا فی السماء و هو
السمیع العلیم انگار در آن شب روزی صبح آفت زرد بخواند

شخصی بن حضرت امده یار سواد الله تنکد تم حضرت فرمود که بگوید
سبحان الله و بحمده سبحان الله العظيم و بحمده استغفر الله
باید که بعد نماز فریضه بگوید که اللهم اعنا علی ذکرک و شکرک
و حسن عبادتک و تقویٰ طاعتک و تلاوت پیار خودت
و باز آن خود مجامعت بگویند خداوند عالم با و فرزند کرامت فرماید الهیه
اللهم ارزقنی و لک اما جعله یقیناً کیتا یسین حی
خلقه و یاد که لا نقصان و اجعله عاقبه الی
خیر از بلای بت دلزد برانویس پیار بند جبریت الهیه
بسم الله الرحمن الرحیم مریح البحرین یاتقیان بینهما
یا نار کونین بر او سلاما علی ابوالهیثم الا ان حزن رب الله
عنهم الغالبون و لقد سبقت کلمتنا لعیادنا المی سلین
انشههم لهم المنصورون بعد نماز صبح پیش از آنکه با کسی متکلم
شوایم حزن را حد درجه تکرار کن بلین هر طریقی که خواهد جبر است
مجاناً منک یا مسک الکرم بین خلصن جموع
بسم الله الرحمن الرحیم

به برکت ولایت ما پس اعتماد کن بر خدا و خالص گردان ولایت خود را از برای
ما و بوجاهت خواهی متوجه تو و چون هیچ کس سر در نه این دعا بخوان
اصححت اللهم معهما من طاب من مامدک المنیع الذی لا
یطاول ولا یجاول من شر کل طارق و غاشیم من
جنته من کل مخرج بلای من سابعه و لا اهل بیت
نبیتک و حجرتی من کل قاصد لی الی اذیته یجلی
حقیق الا خلاص منی الاعتراف بحقهم و التمسک
بهمهم و الی من و الواد او اجانب من جانبی فقل علی
عینهم و الی من فاعین فی اللهم بهم من شر کل ما اتقیته
و الا من تحت الاغاری عنی بیل یغ السموات
خلیقهم سئل انما غناهم فنهیم لا یفقدون
یا خیر

[illegible]

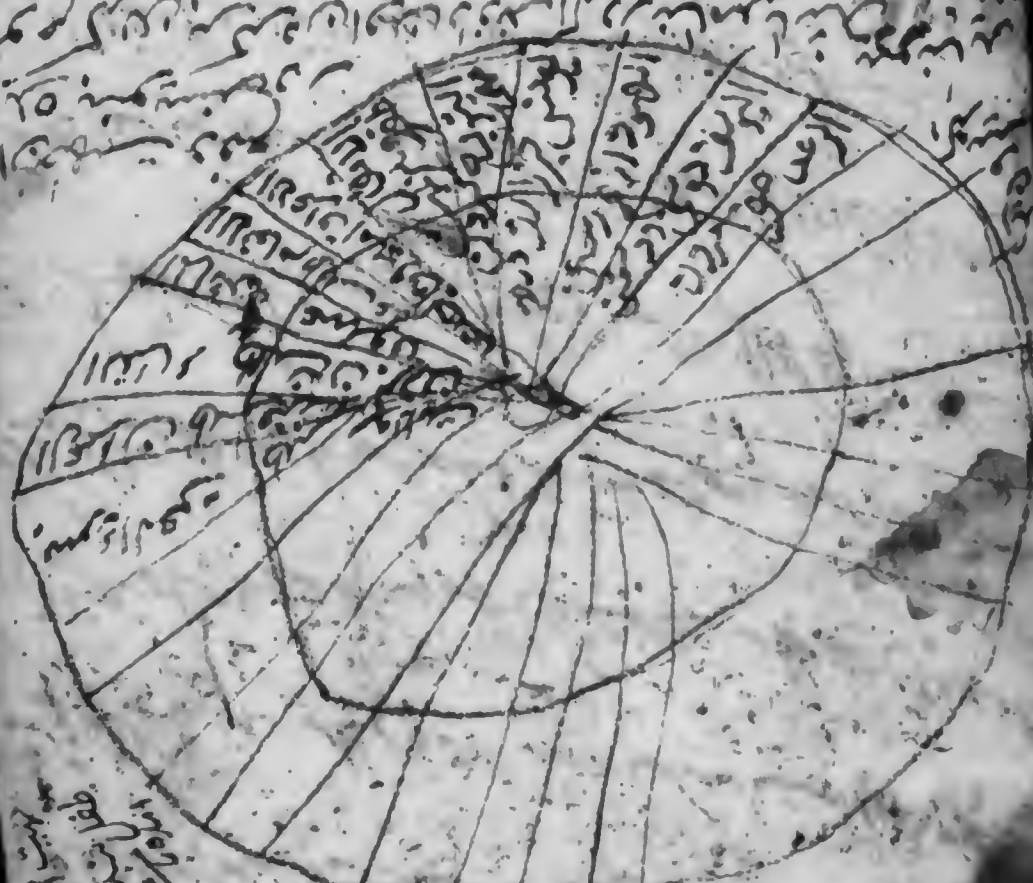
ان جبهه برهمنی که بخاندان حاجت زود رو شود و از خود جگم خدایانه مددش ببارد
 روزی سمریته باید که بخاندان جبهه برهمنی که بارند رو شود بگویند الله تعالی
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ
 النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ الْغَائِرُونَ وَنُ
 مَوِّذُوا لَنَا هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى جَبَلٍ لَوِ اسْتَبَدَّ خَاشِعًا مُتَصَلِّيًا
 مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَفْسِهِ الْغَائِرِينَ
 لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ هُوَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ
 وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ
 إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقَلْبُوسُ وَالسَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمَوْجِدُ
 هُوَ اللَّهُ الْغَفَّارُ الْكَرِيمُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ
 الْحَسَنُ يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ

[illegible]

A hand-drawn grid with 4 rows and 4 columns. The columns are labeled with numbers 1, 2, 3, and 4 from left to right. The rows are labeled with letters A, B, C, and D from top to bottom. The grid contains the following numbers:

	1	2	3	4
A	1	2	3	4
B	5	6	7	8
C	9	10	11	12
D	13	14	15	16

21	21	21	
6	5	5	
21	1	11	
51	51	51	



5	3	9	1
2	10	6	8
7	11	4	5
3	12	2	1

١٢٥٠	١٢٥٠	١٢٥٠	١٢٥٠	١٢٥٠
١٢٥٠	١٢٥٠	١٢٥٠	١٢٥٠	١٢٥٠
١٢٥٠	١٢٥٠	١٢٥٠	١٢٥٠	١٢٥٠
١٢٥٠	١٢٥٠	١٢٥٠	١٢٥٠	١٢٥٠

مجلس ۱۰۰

غسل باز در هم در آن روز که باقی الی گویند بر آنکه یکبار در آن روز چشم و آب
 و غریب یا حور که چشم را در سبب ماده حاده باشد که در آن موضع جای گیرد
 و اما کسی خورد کند که در دوریم از او بپاید چون گفته شود علاج او دشوار
 باشد علامتش آن باشد که چون انگشت بر آن درم نمی رسیم باز در آب اند
 بیرون آید از جانب درون بینی باز از جانب دماغ اگر چه چون این علت
 در آنست که نماند ماحور شود و استخوان را بپا کند و نیز باشد که چشم را بپا
 در علاجش آنست که رک زنده در روی کار بدهند باز از ه قوت
 بیمار و این طلا بکار برده صفت آن بگرد شفاف و مایه و زعفران
 و جود و در هدف سوخته شسته با یکدیگر بپا بند و طلا برش کنند و کوبند
 و بر آن نه چای کمال مایه چون بنمود که این طلا را برین عیب جربیت
 و بهتر ازین دوا یافتیم صفت آن بگرد جرد زاک و شفاف و مایه بپا کنند
 از زروت همه را بگویند و پزند بکار برند و این دارو مایه پیش از آن بپا کند
 کرد که ریش نمکته باشد و بعد از آنکه ریش شود علاج این علت بداند و
 باید کرد که پزند بخارند زیرا که در روی پزند آن جای کاره از پان دارد

60
 و گوشت اینجارا بپا کند و سیلان پیدا کند علاج نشود و بعد از آن
 عرب را تنگ فشارند تا چرک از او ورزد آب که باشد بیرون آید
 و بعد از آن در روی عرب بکار برند صفت آن بگرد و جود خاک که در خانه
 و مایه بپا کنند و از هر یک دو درم همه را بگویند و پزند و بوقت حاجت
 بکار صفت در روی عرب از نمک متغیر جرب بگرد و از زروت
 و خون سیا و شان و کلنار فارسی زاک بپور از هر یکی یکجور و زخار
 سبع جزو همه را کوفته و پیچته بوقت حاجت بکار برند و این در و زخم
 ماحور را نافع باشد و اگر بدین دارو تا علاج شود قهوا و الابداع علاج
 باید کرد طریق داق کردن چنانست که تمام عرب را بسوزانی و عظیم در
 زنبه آنست که لفته کنار ببر که آب کل و سینه تخم مرغ
 و سینه نعلی تا نیش داغ بر چشمند و آن الت که با داغ کنی
 سوزش اندک کرد بود باید که در آتش لفته تا
 بپا کرد و در چشم لفته و داغ بر سر آن اما کسی لفته
 سوزد و پزند و ملا جله کند که در این داغ بخور و
 و مایه

[illegible]

باشد یکی از این که در میان او ناخن و میل آن گوشت را بر برینند و
 از روی تر کشند و آن را بجز و چنانکه در علاج حذو میکنند
 ابله در چشم را در جای دریم در او انداخته و آن گوشت را طرف
 سازد و پس این گوشت و معده پراوود علاج چشم درگاه که این گوشت تمام نیست
 و در علاج چشم که در آن و چون باره ازین بجا همه علاج جایگزین بداروی
 گوشت را بماند چنانکه در علاج عرب مذکور شد مانند زعفران
 مایه و صبر و عنبه و صفت دارویی که سود دارد نقصان گوشت
 در چشم را بگوید عنبه بکند درم زعفران دو دانگ بر سوطی مایه
 درم نشسته و این سوخته و انگی خرد کند و در آنک بکوبند و بزنند و با صبر
 بر کشند و شفاف ساخته و بوقت حاجت بکار برند باب دوم در
 امراض طبیقه ملحه و این باشد شکل ریخ فعل است فصل اول در رمده و علاج
 بدانکه یکی از امراض طبیقه ملحه رمده است در چشم را گویند و در
 املاح از باب این در این دردی باشد که بر ملحه خارج گردد
 و بسبب حدوث این علت از دو گونه باشد یکی عارض و دیگری
 طبیعی پنجه عارضیت چون دو کرد و در کر یا بیمار بودن

در چش می خورد بآب سرد و بآن ساعت شستن و در روز بسیار خفقی
و در شب بسیار پدید آمدن و یاد در چشم خاک نهد و پیا سر خود را بسیار بپوشد
تا صبح و عرق سرد در چشم شود و این حکم دارد پس چون این عمل
بیشتر و خفتر در چشم جوشند از این رخ غلطی شود و بدارد و عصب نباشد
و اگر از این عصبی است و این چهار نوع است یکی ماده غلیظ باشد
و اگر از این عصبی گویند غلطی آن بود که در چشم بر خفا شود
و چشم در غایت سرخی باغ و ریم بسیار از او آید و در کمال بیانی
باغ و در چشم که آید لایم شود و آب غلیظ از چشم می ریزد باشد
و در چشم از این بسیار باغ و آماش کرد چنانکه جفتها نیز بیامد
در کمال و عصب باشد اما پس بگذرد و بالدر قرینه افتد چنانکه
طبقه قرینه در آن با ساینه دیدن و آب از چشم می پایی
بیا آید چون از دست بآید و آید و آید و آید و آید و آید
عقب چشم چنان باشد که در حال سرگ زدن نشویند و آید و آید
و اگر صاحب این در چشم با طفل بیش حجامت نفره آید و اگر
از اندری مرعی غلطی است که حجامت نرفته آن باشد

استخوانیت در آن است که از استخوانهای دیگر طاهر است
 استخوانی که کوفته شود از برای تسکینی دادن در سینه
 تخم مرغ در چشم که بشیر و خزان و بعد از چکاندن بشیر چشم
 بآب بشیر گرم که در همان ساعت از برای تسکینی دادن
 و درم این فساد را بریزند صفت سنگینی که سود دارد و درم را بکوبند
 بنفشه و گل سرخ و گل سرخ و گل سرخ است از برای بکوبند افیون نیم درم
 هم را بکوبند و بریزند و بر کلاب حل کنند و بر روی بپزند که نه در چشم
 و بعد از سه روز شاف اینها را بشیر و خزان و بعد از چکاندن
 بعد از آن در و را بکوبند تا صحت یابد صفت شفاف اینها را
 معمول بکوبند اسفنداج از زعفران شسته است درم جمع عرق چهار
 درم افیون کثیر از برای بکوبند بکوبند و با سینه اسفنداج تخم مرغ
 شفاف سازند و بوقت حاجت بکار برند نوع دوم از قوت
 صفر باشد عسل شش است که در دست کند و در کاه بکوبند و بپزند
 بسیار می جود و آب چشم می آید و کرم بی و آماش و سرخشی که
 بهخ از رمد دوی و درین رمد صفراوی مادر در چشم در دسرسر باشد
 عسل شش است که بعد از است فراغ حوال باید که شکم براند با سینه
 مطبوعه و نو که صفت آن بکوبند سنای مکی پنج مثقال آوی بخار
 بهشت عدد بادیان نیم کوفته دو مثقال عناب سی عدد بنفشه مثقال

گل سرخ یک مثقال حرای هندی با نروده مثقال پوست هلیله نرود
 پنج مثقال پوست هلیله کابلی سه مثقال هم را در یک نیم کاسه آب
 جوشانند تا نصف بماند بر بالیدی این مطبوعه بهشت مثقال شریکینی
 حل کرده بار صاف سازند و در سحر نیم گرم با ماست نهند و خواب کنند
 و نیم روز غذا نخورند آب میل فرمایند و بعد از آن این طلار بکار برند
 صفت طلای که سود دارد در رمد صفراوی را بکوبند صندل سفید و سرخ
 و قزقرق و حوضی یک و شفاف مامینا و اقایا و صمغ عربی از برای
 بکوبند زعفران و افیون از برای نیم درم همه بکوبند و بریزند و بپزند
 و آب مرده حل کنند و گرم به پیش سر مالند و بعد از آن از برای تسکینی
 در و روز شش شفاف بر بالیدی هر روز در چشم می چکانند تا در
 کرد صفت آن بکوبند شفاف مامینا و انزروت سور و
 آن را در یک بهشت درم زعفران دو درم کثیر بکوبند افیون پنج
 درم همه را بکوبند و بریزند و آب باران به سر کنند و شفاف سازند
 و به سینه تخم مرغ بکوبند و بکار برند و صاحب این مرضی برهنه کند از
 خوردن غذا و در سحر چون گوشت گاو و کله و هر سینه و نیز از شراب
 و جلع و برای بکوبند در رمد چشم لانت یکس درم او
 به لعاب بارند که در سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر
 مرغ و باید از خضار و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر

زرد که تخم مرغ نیم خورده و پوست خربسباز دارد و مکرر اندکی
 که فوت از وی ساقه اند و اندکی پوست مرغ جوهر خورده اند و
 باید که هر روز از این عسل طبیعت بنفشه را با کل میوه از هر یکی یک
 مثقال شب تر ساقه صباغ صاف کرده با قند شیرین کرده میل فرمایند
 و اگر صفرا غالب است و مایه های اولی و ثانی مایه زرد قوت یار دارند
 باین بنفشه و میوه هر روز از شب که از نذر صباغ صاف ساخته
 بر نثار میل فرمایند و باید که از خوردن انجیر و انار و انکور و از خوردن حرا
 و زعفران و سیر و خشک بریزند و نباید که بهیچ سیر باشند و نباید
 که سبزه که اینها چشم را بسیار ضرر دارد و اگر از روی میوه کنند و مرود
 میوه بسیار طعام بگویند و نوع نیم از زرد از قوت تلخ نیم عسل
 است و چشم بسیار سرفه میخورد و اگر کسی که چشم و چشم و چشم را باین
 فهم شود بخوابد که گوش چشم سرول مرافقه و چشم میکند و اگر کسی که بسیار
 سیر و چون این عسل است که طاهر و زرد و سیر و بلغم است عسل است
 چنان کنند که اول استخوان کنند و آب باران فیه که مذکور شد و بعد از آن
 از بر این سبکی در و درم این مردم را بکار برین صفت آن بکنند
 زرد که تخم مرغ و تخم کل و قند و عسل و آب شیرین تر با هم مردم
 ساخته در چشم نهند و اگر در سینه باشد به طلحه برادع که مذکور شد در علاج
 رسد و نوع آن نماند و بعد از آنکه در دهن کسی یافت شباف احمربینی
 کشند با شباف ایضی و بعد از آن احمربین کشند و اگر بارید جرب
 همراه باشد بدل شباف ایضی با ابار چکانند و بعد از آن جوهر دارد و
 بکار برین صفت جوهر دارد و کمی جیب امرا ای چشم را از گاه دارد

ببرد و در میان سرفه لعل مرور برینا سرفه مرغان سفید را جوهر و اقلیمای
 زرد و اقلیمای نقره که با مریشها کاکای محرق سوره عقیق سوخته و داغ
 مغسول از هر یکی یک درم و نیم بریند و نوبه های حشری نبات عصری
 از زردت خون سیاه و زعفران ابر سوخته از هر یکی یک مثقال نیم
 بگویند و به بریند و بهیم با بریند و لطف طافت بکار بریند و باید که مرص
 از حرکت قوی و جاع و سیر و کمر سبک و غره که در علاج آن نوع طافت
 دیگر از زرد کنند و به برین کنند و در خانه ناریک نشیند و حمام نرود
 اندکی مرصی نوع چهارم را زرد سود آینه گویند و این از قوت عسل است
 و کحلان این مرصی را زرد خشک گویند عسل است از چشم چشم مردم
 نه میوه و شبهار مرصی باورد و اگر کسی خشک باشد و چشم مردم را باین
 و بویسته صاف ای از وی بکنی باغ و این مرصی باور باشند
 عسل است و برین کنند از طعامهای از وی سودا بکنند و چون
 گوشت و غده های و گندنا و شیر و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد
 یا به شرف و قند و سبکی خورند تا بیک خشکی از و باغ
 بکنند و خواب و در دهن کانی کنند و باره پند بر کنند با لعل طافت
 مایه بارده کنند و شب چشم می کنند تا پنج روز اگر کسی
 نشود ای سبک چشم کشند که سود دارد و صفت شباف
 سفید را زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد

علمای نقره در دنیا هر که در این علم شایسته باشد و درم افایا
 از هر یکی بگذرد و بگوید که این علم شایسته است و بکار
 و البته نباید که رگ که در این مرض که سبب ناید به این مرض گردد و باید
 که از او استغفار کرد و از دست بریزد و درین نوع از رگ که روح باه
 را ضعیف کند که در رگ باشد علاج آن مگر نزد حضرت در دکه اندک
 استغفار کردن و مگر کرده اند و حمام اندری مرض بسی مفید بود و بسیار
 روید که حمام و صفت بسیار است یکی آنکه نصف و ده خط خام ملاوی
 آنکه خلط خلط بخت کند بهوم نرمیت بدل کند و اگر مقصود نرمیت
 بدن است مگر حمام بود آینه آب معتدل بسیار بنزد و اگر در آب بنزد معتدل
 و در بنزد نافع بهیچ بداند اندر شهرهای سردسیر کسی که مرا خش سردی
 بود اگر خوب چشم او دیر بگذرد و زیرا که حجاب چشم است آنکه
 شود و بدینواری دارد و اندر آن کار تواند کرد و ازین سبب است آشوب
 چشم در زمان و بر نیک شود اما آن آشوب که مرکب شود از خلطهای
 غلیظ و نوار بهیچ باید که ملاحظه تمام کند و کلام خلطی که غالب است از فراغ
 آن نماید فصل دوم در سبب غلظت سبب آن بود که بر سفیدی چشم
 و گاهی تنیده شده بزرگ سرخ و گاهی سفید و این مرض سبب از مرصه
 بسیار است و میرایه و فرق کرده اند در میان سبب و ناخن سبب است
 که از هر جانب جدا آید و ناخن است از یک جانب یا از دو جانب
 آید یا بر بالای غنچه رسد و دیده میشود اصل او را بخلط سبب که او
 برده است و مختص نیست که این طبقه را ملحه گویند جسم کثیف است
 پس غذای او کثیف است از جهت آنکه غذا متناوب مضدی می باید که باشد

و فضله کثیف است پس مثل این فضله هر گاهی که عاقل آید قوت
 از دفع او جمع خواهد شد و روز بروز ازین فضله حاصل میشود و چشم جسم
 کثیف همچون برده مستعد میشود این برای و قبول صورت را که مانده
 رگ باشد و سبب آنست که رگهای که در ملتحمه است مجتمعی شود و سبب
 استل و باغ و این استل که در رگهای ملتحمه است از بسیاری خون تا چشم
 یا از بخارهای غلیظ غلظت است که آب از چشم میرفت باشد و
 چشم خارش میکند و بر آفتاب و در ششایی نتواند دیدن و در آب و جراح
 نیز نتواند دیدن و عطسه بسیار می آید خامه که داروی از چشم است
 غلظتی است که اول فصد میقال فرمایند و بعد از آن حجامت کنند و
 حجامت ساقی و رگ پشانی کشادن از مخرب است و باید که
 او دفع رگ کشانند و خون اندک اندک گیرند و بعد از آن به تنقیه
 بدن مشغول باشند و به تنقیه باغ یا مارچ فیهر کنند و تنقیه
 بهیچ امکان باغب قوتاً نمایند و هر روز بحمام بروند و باران
 در میان نماید که منع فرمایند از خوردن که از وی بخار غلیظ حاصل
 نمیشود در روز خوردن چیزهایی که از وی نور تولید کند مثل
 باقلی و حبیب و گوشت گاو و شترخ و بوبر و بادام و کند
 و نیز و باران را که غلیظ مثل گوشت شکاری و مریه از دود و
 و شتر سارند و هر روز باید که چشم را از دود و گرد
 بسیار کفنی را با آب سرد و نه به در علاج رسد گفته
 رعایت نمایند و در استعمال نمایند و در این را که مضمون

[illegible]

عجله ای بکنند و آب مرز کوئی بپزند و وجهها را بزنند و در آب خشک
نمانند و بوقت حاجت بشیر زن آن دروغی کل با بپزند و به بینی افکنند و
اگر مرز کوئی را بدم بوی کنند سودا را ماده سیل را که دماغ باخ و بعد از ^{بخت}
دماغ بکنند و دارو آبی مناسب شوق شوند چون شیاف بود و
زرد و مادی و شیاف دتیار کون و شیاف اخضر صفت شیاف سودا
سودا در دسل را که از کرم می کشند آفاقا شسته و مع عسل از
هر یکی شست درم روی سوخته بیدرم مرصافی و انیسون مطبوخ و مرکبی
یکدم نیم با آب بادیان بشیر کنند و بکار برند صفت دزد را که ستر کون
را بگوید دارد کرد سیل را و آمدن آب چشم بکشد تا سیران چینی بیدرم
نویسای را با عسل و شبنم سوخته و طوخال مس سوخته و شسته و شسته
را بپزودند از هر یک دو درم همه را بپزند و به بکار برند یا با
شیاف اخضر زنجار بیدرم و نصف اسفند با عسل و نصف
درم صندل و زعفران از هر یک نیم درم را بپزند و به بکار
بکار آب که با آب سداب حل کرده بپزند آن آب شیاف
و بوقت حاجت بزنند صفت شیاف دتیار کون که مفول اند
نصفه است عسل را سودا را بکشد زرد بوی و شاد رخ و صندل
مانیا از هر یک یک درم را بپزند و آب باران شیاف
بزنند و بوقت حاجت بزنند و اگر با سیل استوب کرم بدید آید
زنی دارد و آنکه گفته اند نهند ز میان بسیار و لیکن است

سند بادار و ماسی و لعل و زعفران و در را غیر در بک یا شند و بات دج
بکار برند که در چشم را شست و او خوب فروخته و بعد از آن باز بفلج
سبل مشغول شود و این کار را قوی شود علاجش خیر آهسته باشد و
ندیرش است و سبل باید که فتهال بزند و شکم براند و فرصت نفث
صفت فرغ من چشم بر بند نفثه بخورم تربت سفید تراشیده و پنج سود
شیرین از هر یک یک درهم بآب خمیر کنند شربت از وی سه درهم است و بعد از آن
بیار را در من و نوش بگویند و یک را انوما یا ماسر ش لنگاه دارد تا سر
خود را بپایند و یک دیگر را گویند چشمش باز کرد آن الت که آنرا
بغیر خوانند و در جفتی بالا و زیر نیک باز افکنند و کبر و تا چشم فراخ
پس آن الت که آنرا اکلید گویند در اول چشم افکنند تا جاکه نزدیک
بروین و بیمار را انوما بپایند تا بر سر نیکر دو اگر بیمار نتواند نگرین
گویند آن کلید که تخت در سبل افکنند و با شش دست او را بر میدانند تا
چشم نیک دیدار شود و سه کلید دیگر در بهلوی هم افکن و نیز بناحق جبین
از وینا لم چشم کند و چند اینا کشاید که در میان ش توان کردن و مهمت
بر آن برید و در کند از بالا و زیر نیک بچینانند ماسبل از طبقه ملحه
جد شود و ابتدای بریدن سبل از نیمه زیرین کند تا با اول چشم
زرد نیک پنبی و چون نیمه زیرین بریده باشی نیمه بالا بر ارم بران
مثال هر دو یا باین چشم را نیز بهی طریق بکلید بپفکن و بر سر و
هر یک از دو کعب چشم بود و کلید افکن که ماق را نشویشی نرسد که
سبلان بدیدار و بعد او اینند بر دو نگاه دارد تا طبقه افرنی را
نه فراتر چشم بپا شود چون سبل پاک گرفته باشی زیره

در چشم بجا می و آب آنرا قطره در چشم افکند تا از خون پاک شود و ماه
در چشم نیاید و بعد از آن فینله را در چشمین کل آلوده کرده بر دو چشم
گذارند که چشم با هم بخسبد و زرده تخم مرغ و روغن گل با هم مرهم کرده
بر پشت چشم گذارند و بیمار را بنویسند و چشم را در حرکت در آورند
تا آن خونایه از چشم او بیرون آید و صبح آن فینله را بیرون آورند
و روغن گل در چشم کشند و تا سه روز بغیر از روز دماغ تخم مرغ هیچ چیز در
چشم نکشند و آب زیره بشویند و چون سه روز بر آید زور ملکه
در چشم میکنند تا سه روز دیگر بعد از نشستن روز شفاف احمر و شفاف
با هم می ساینند و در چشم میکشند تا ده روز بعد از آن بجام رود و در
تغیال زند و شفاف سرخ نیز در چشم میکشد و داروهای مناسب
کشند تا صحت یابد و اگر کسی عجله یا مهی کردن یا رضا نشو
یاصل کش یا عورت یا بیخ این دارو را باید که در مایه دود فیه
در چشم گذارند و این دارو را خاصیت آنست که در وقت
در چشم افکند و هفته چشم آسای کند و بعد از آن میگویند صف
چراک دارد و برای سبیل آب رفتی و سوزش که از جهت جرب
و بختی چشم تا صحت و محبت بکشد و مایه مندر و و متغیال
انزروت بکشد و متغیال مایه باید که از پوست
سازند و او را بکوبند و بپزند و بوقت حاجت بکار برند اگر
نکند دفعه دیگر آنرا

بسته دارند و در هر روز سه مرتبه در وقت روغن حل می
 روز پنجم در زرد مکه از آن از نه تا یکم معصوم و بعد از آن جوامد دارد
 اندازند و اگر در روز ششم انداخته باشند خواهند توانست که
 باید روغن حل می افکنند را که شود فصل سیم و در ناخن
 و علاجه می رساند که عین باشد که در اول چشم به سبب خون
 خفیه است که در آن پدید می آید و در این پدید می آید و در این پدید می آید
 باید و اگر در روز ششم پدید می آید که در طبقه ملکی باشد و اینجا قرار
 که پدید می آید و در روز ششم پدید می آید که در طبقه ملکی باشد و اینجا قرار
 از روز ششم پدید می آید که در طبقه ملکی باشد و اینجا قرار
 است و در روز ششم پدید می آید که در طبقه ملکی باشد و اینجا قرار
 رنگش با سینه می زند و این ناخن چنان سرخ باشد که با سینه می زند
 از ناخن تا آخر عمر آن در این ناخن خط ناک نیست بلکه این ناخن
 می کشد که عمر این ناخن در سینه می کشد و این ناخن خط ناک نیست بلکه این ناخن
 سرخ اول از ناخن آن است که برک قیال زنده دارد و خوردن تا شکم
 برانند و قیال بیفته چنانکه مذکور شد و صفا و پای شکم برانند چون
 خفیه می کشد و در ناخن با آب کاسین حل کرده در روی می نهند و اگر ناخن
 تنگ باشد چون کحل با سیلینون که مذکور شد و در روی می نهند و اگر ناخن

فلقد این دارو را بعد از حمام کشند صفت و سبب می کشد که سود
 دارد ناخن و شل و کمر و تار و بی چشم را بکشد تا در ناخن نشسته و بیانی
 محرق و اقلیمیای زرد و تنگ اندر و پوره از بی وز لقا و در فصل
 از هر یک چهار درم فصل سفید و سیاه و کف در با از هر یک است دوم
 صبر سقا طری و سیل الطیب و قریل از هر یک چهار درم ز جیل و
 را اینج از هر یک دو درم ز غوان و نوش از هر یک یک درم و هر
 داروست همه را بکشد و به بریزد و چون سرد بکار بریزد صفت
 فلقد بکشد بیانی نشسته بکشد ز لقا نشسته دو درم نوش از هر یک درم
 فلقد نشسته بکشد در پنج سرخ نشسته بکشد وادویه را که گفته شد در
 است باران تر کنند و بعد از آن بکشد و به بریزد و آب باران بکشد و به
 بکشد و به بریزد و اگر ناخن غلیظ باشد از آب باید بزدشت یا بنظر
 با بریدن تا بچقن که بکشد و برین را بکشد و بعد از آن بکشد و به
 باید از آن ناخن را باید کاداک کرده اگر کاداک نشود باید آن را
 که اورا است که بکشد و از آن ناخن در زیر او بر آورند و ناخن
 را که کاداک است از او بر آورند و باید از آن ناخن که بکشد و به
 بعد بکشد است که به و کحل افایده در وی بکارند تا از جوی پاک
 شود و بر نوک آن بکشد و آن نوک از جوی پاک بکشد و بعد از آن
 فیتله را بر روی کحل بکشد و در آن کحل وضع کنند و زردی کحل بر روی
 کحل نیم بچینه کرده در وی بکشد و بروی می کشد که گرفته بر کشت
 که از آن و ناخن را از آن عمل نهند که مذکور شد و بعد از آن

مناسب در هم کشیده و از ناخن رانده از آنجا که ملتهج شود
 و این ناخن را ابتدا از گوشه ماق که است و از آنجا که
 کبر و یا سبب آن که ملتهج شوند پس آنجا است که دیگر این نشود
 بخار و کند از آنجا که ملتهج شود و اگر علاج نکند شاید برای آنکه ضرر نشکند
 چشم را چنانکه از آن موضع بخار نکند که به بینایی ضرر رساند لیکن
 ضرر او آنست که چشم را باز میاید از حرکت کردن آنجا مناسب حرکت
 کردن طبعی است و باید در چشم را از آن دارو بکشند که نور
 و قوت دهد و بصیرت را ضعیف کند از جهت حدتش اگر داروای که چشم
 در آن است اگر چون باسلیقون و شفاف فلفله یا چهار ماده
 را در حرکت آورد و قوت آن ندهد دفع آن تواند کرد
 یا چهارم او زیاد شود چنانکه کوبیده و پنج کوسن ناخن را ضعیف
 کند و ضعیف را باطل کند یا بند و اندر آب که از دست عتی
 و صاف کنند و آن آب را در چشم کشند و اسطوخودوس حکیم گوید که انگبین
 یا زهره بر نافع باشد بکشیدن آن در علاج ناخن و لیکن این
 معالجات را بعد از صفی کردن و مسهل خوردن کار فرماید فصل
 چهارم در طرفه و علاشی بدانکه طرفه نقطه سرخ یا کبود یا سیاه باشد
 که در سفیدی چشم واقع میشود و سبب آن خونیه باشد و زرد طریقه
 ملتهج وانی از جهت یار شدن بعضی از کائنات که در این طبقه است و
 سبب یار شدن این رنگ از یار شدن خون بخون یا از جهت
 ضربتی باشد از خارج سر آید و با آنکه قی بسیار بروز کرده باشد

یا از جهت خون باشد و چون ملتهج یار کرد خون بروی ملتهج بر آید
 و آنجا که کبود و اگر خون سوداوی باشد کبود و سیاه گردد و علتش آن
 است که مرافقی از خون مزاج بهیچ رنگ سر او فرمایند و استغراق
 رطوبت ملتهج کند و اگر اندری تر منی حفته کند تر منی و لید و شفاف
 اسبی افروخته یا بیشتر در رنگ با با سفید یا غم مرغ چکانند و بعد
 خون کوثر که در چشم چکانند پس سفید بود فصل پنجم در خارش
 ملتهج و علاشی بدانکه سبب این علت از فضل سوداوی بود که در
 ملتهج رید و بعضی سبب خارش طبعی ملتهج از خوردن طعامهاست و شور کوفته
 اند یا آنکه علیم شود بر ملتهج ریزد و طبعیت دفع آن متوجه شود
 بخار و علاشی آن است که آب بسیار مر آن و بیکها سرخ گردد
 شده که نیز که ریش گردد و علاشی آن است که بسیار در اثر زردی
 در خوردن طعامها سوداوی چنانکه مذکور شد و غذای خرب و طیف
 بخورند و روز بجام میروند و چشم را قطره و سیاق میزنند و در
 حصری و سخت اعلا در چشم میکشند صفتی برود حصری و خرب
 بگزیند زرد و در دم زنجیل و پوست بلبله زرد از هر یکی چشم
 دار فلفل و سیمان و نمک هندی از هر یکی دو نیم درم داروای
 نرم بگویند و در آنجا که نوینای شسته با داروای سیاه میزنند و با
 غوره کبر است برود و در زردی بوقت حاجت بکار
 صفتی شفاف اعلا در چشم بگزیند پوست بلبله زرد و در
 که از آن به در حصری و خرب بگزیند پوست بلبله زرد و در

رحیل و ملک و ... بسیار از هر یکی بنمیزد در عفران دو در
توتیای سفول دو در این درم باین دارو یا چنانکه در مخور آب غوا
یکرات برهند و ... به پزند و آب غوره شفاف بنهند و به
حاجت بکار آید سیم در امر اهل طبعه افریقہ و این باستان
بر سر فصل فصل اول در قرص و علاجش بدانکه قرص در گشت ریش
گویند مطلقا سطح از باب این فن رینی باشد که بر سطح قرص
واقع شود این قرص در سطح قرینه باشد یا در روی قرینه و آنکه سطح
قرینه پنج چهار نوع است اول را دهانی گویند و او را اول حواله
بود که بر سطح قرینه ظاهر گردد موضع بسیار از سیاهی چشم کمرزد دوم
عربی بود که بر سطح قرینه واقع شود و سفیدی در روی بیشتر باشد
از نوع اول و عمیق او نیز خورده تر از نوع اول باشد و این نوع را
غما می گویند و سیوم آنست که پیدا شود بر سیاهی چشم و از سفیدی چشم
نیز اندک میکشد و آنچه بر سفیدی چشم باشد سریع نماید این قرص را
اکله خوانند و دورنگ نیز خوانند چهارم قرص است که خاصیت
بر ظاهر قرینه آن قرص را سفیدی گویند بحالت آنکه او مثل شاخها بود
متنبه بر سطح قرینه و اما آن قرص که در زون ملتحمه است سه نوع است
یکی از آن نام آنست که ماده او بسیار ته رفته و موضع اندک را گرفته و اگر
قرص را جابجایی گویند زیرا که مانند بود بجای دیگر دوم را مولم گویند
و مولم آن بود که عبار کن جزئی بر سطح قرینه ظاهر گردد و در این نوع درد
بسیار در چشم و سودشی و در دسترود در شفقت نیز باشد و سیوم را
قرص اکله گویند و آمله آن باشد که بر سطح قرینه ریش بدید آمد

برون کند و سبب او اخلط نیز سوزند و اگر نند که می ریزد به طبقات
چشم و اطراف چشم را جدا میکند و فرقه می ریزد و علامتش شدت درد و
خفیدن و آنک بسیار آمدن و بانی فرجه دارد که همراه باخ علامتش
آنست که چون این ریش را در چشم بدید آید در حالی برکت زدن مشغول
شود از تبخال و شکم برانده تلخ ملبه و اندام آن علت آن بود
که در چشم بسیار کرمی و مانند امیری بینی پس بداند که در چشم فرقه خواهد بود
و چون زک زدی و حجامت کردی و مسهل داری باید که چشم مریقی را
نسبت داری و در خانه تاریک نشیند و یا بهار آب گرم بشوید و ساق
با نیرامی مالند و حجامت میکنند از ساق که بسی سودمند است
از دماغ نیز فروزی آید و چون بسیار خفته بر آن بینی
آن چشم باشد اگر چه در چشم در آن باشد و دست راست
خفته اگر خون در چشم در دست چپ یا بر دست چپ خفته
تا بریم از چشم بداند که در آن و طبقات چشم را به زبان بندد
و نباید که در دست و بایست بلند زدن و یا کاری که حرکت سخت
رساند و نباید که در دست مسهل و از آن تقصیر نمایند و چون در
سخت باشد آن دو در اندامی این علت شیر و خرد و چشم
حکایت شود و در دست بیشتر خفیل ماده گفته و ضا دملکون بکار برند
که گفته شده در دست های باره رطوبت از برای تشکیل در
خفته شود و از دست نباید

[illegible]

است نند و اگر گمانا... انار کند و در بدل او و بجای بر نند...
 اعلیٰ قیام و باز و... بند و باب لاله ختم زنده و باز و...
 و از اقله و... سود دارد و بعضی گویند و بعضی گویند که اگر آب
 کرم تر از این... از در چشم آغزند سوز را رنگ کند باب چهارم
 در امراض... و بعضی در بعضی چشم و آنچه در میان چشم و رطوبت
 جایزه حاجت شود و این باب مشتمل بر هشت فصل است فصل
 اول در اشخاص حدقه و علاجه اش بدینکه اشخاص گشاده شدن بقعه
 در نوع بود یکی طبیعی و دیگری عرضی اما طبیعی را علاج نمود
 و عرضی را نیز علاجش بسیار است و خواه بود که اگر بر یک بود اندکی
 غیمه و پدید آمدن این علت از چشم سبب گشاده شدن این بقعه
 که در طبیعت یعنی پدید آید یا از رطوبت یا از یازد در می بود
 بد و رطوبت یا از بیماری رطوبت غلیظه بود که از رطوبت
 بقعه غنی را پالنه می بر مزاج غلبه غالب کرد و او را اسهال می نازد
 علامتش اینست که دیده می شود بقعه را گشاده و در وقت که در برابر

جرم اختاب آید و خداوند این علت چون پیری نکرد و پیرا گشت از آن
 ناپسند که باشد علاج در نوع اول است که رنگ گشاده از قیبال و جفانت
 با چشم کند و جفته لای کند و پیر یک در چشم چکانند و اگر در چشم سببی باشد
 شایع گشاده و پیری را باب کرم شود و این طلال بر بقعه مالند چون فصل
 بیفند و نمایند و یک بید و نینو و ذاقا و صمغ عربی همه را با کلاب حاکر
 بوقت حاجت بکار بند و باید که مریض را از جام و از جاع و خواب بر شست
 و بنظر از زرد شدن و جفانت کردن از مهر کردن و بی کردن منع و مایه
 و اگر این مرض از جفته بسیاری رطوبت بقعه باشد بنیای کم شود و باشد که
 یکبار بنیای با رطوبت شود علاجش اینست که استخوانی کند بجای بارخ فورا
 بند بان و همه انواع اشخاص مرض صلب باشد و باید که پیر و پیر
 در دو چشم قوی باشد علاج کند چون توتیای هندی و اقلای زرد
 و اقلای نوره... دویم در جفته حدقه و علاجه اش جفته حدقه یعنی تنگ
 شدن سوزانی که... بر زوی بدن من آید چون بقعه تنگ شود
 از آن حوری که... پس باوه جفته شود بنیای صیف کرد
 سبب او... و خشک که بر بقعه چینی ریزد و او را

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
اما نوع اول و دوم علل آن با هم بداند تنقیه دماغ یا یا مریضه
از حرکت کردن قوی و بلند سخن کردن وقتی کردن منع فرمائید غذا خوردن آب
گوشت مرغ یا گوشت ثقیل فرمایند و باید که البته بازه اگر دیکه برکت
جسم نهند و با ظاهر لید را بر از سرب سوده کرده یا بخمر از سرب از
بخ مشقال یا ده مشقال یا نه شارب است که بر بالای لته گذارند
مکرم بنیدند و شفاف آب از روش دماغ نشسته و نه تیار برورده و در روز
کلکون در چشم میکنند صفت دارویی که سود دارد آنکه چشم را دانه از
طبیعت چشم برآید بپزند اسفیداج از زهره شست درم اقلیمهای روز
صمغ عربی از هر یکی دو درم مس سوهده دود آنکشان در چشم نشسته به مشقال
ایون یک مثقال مس را بگویند و به زهره و بوقت حاجت بکار برند فصل
امراضی مشترک میان طبقة غنی و طبقة جلیدی بماند و است
افش مشترک صوف پیر است سبب او بد شدن مزاج بدن است
دماغ است یا مریضه است یا روح یا صراحت است یا عصب محرف یا
طبیعت است یا است لیکن بیشتر از خشک است و این خشکی بعد
از امراض صوفی بیشتر یا افراکات قوی مستقیم یا استفراغات
توب یا از جهاج یا مال بسیار پس ازین سببها بدن خشک میشود
وقت بدن مریضه علقه ضعفی که از خشکی در چشم پیدا یابد چشم
قوی شود و چشم خشک گردد و آب از چشم بدینی او بیاید و در
از گنه شود صوفی چشم او کم شود و بعد از آنکه چشم خود
شاید بعد از آنکه چشم او را خشک و ضعیف او نیز

و در این سال باقی ماند شیخ ابو الطیفر رحمه الله علیه گفته که اگر کسی
 بگوید همچون عیار و در چشم کشد چون سرمه حاجت عجب دارد
 و درین مرض و این مرض باید که آهینا نماند از غذا ای که در روی بطون
 باشد و نباید که رک زند و حجامت کند و بر نیز کند از کونست کاو

که ماهی آب را در چشم آورد و اهل این صناعت چون خواهند که آب
در چشم نام آب آید پس بفرمانند تا ماهی خورد و زلیخت حمایت کند
و بعد از آن علاج کند آن را بفتح و شب طعام خوردن و آب بخورد
و بعد از آن طعام محلی ندارد و هر سرهزی که در علاج رند گفته شد
از ارعایت نمایند و چون آب تمام فرود آید باشد قابل فتح باشد
علامتی است که مریض روشن آید و آب و جراح را نتواند دید
و دیگر اینکه پاره بر توف و منی گرم کند و بر لیست چشم است
ای که بود و ماهی تر شده باشد قابل فتح بود پس در روزی که هوا بسیار
گرم و سرد نباشد اول باید که سار را حیات فرمانند و چند بار ماهی
خورد تا آب که در دماغ باشد جلد در چشم آید و سار را که آتش خواهی
بود و صدای سار باشد و قدری لیون مانده لیون از قوی یعنی خورد
این کرد و باید که آن کسی که آسبکش بد جایش اندکی بلندتر
از سار باشد و چشم او نیگو تواند که لیون و یکر آید که از لیون
بپار یا لیون سار را بگوید هر دو دست از بالای گوش و سخت می
باشد که سار را بگوید که آب بد آن کشاید باید که از
سار است و باید که در عطولات طریق سافتی این اسباب
سار را که در لیون خود نگاه کند و در برابر
سار او را بگوید و در برابر او درهای
و در آن کشاید و بعد از آن پیش را بر
ماله

[illegible]

و بعد از آن در دنباله و آب الکحلیم دیگر نریز و تا چند و سبیل را مقید باشد
و باید که سبیل بطریقه و خرمه دارد و باید که چشم کسی را بد از وی نیز عمل
باید که تنقیه و باغ کرده پس به الکحلیم باک نباشد افسه بزرگ آورد و دست
علیه را از سر باید که تنقیه و این علاج چشم و باید که ابتدا ای دارد که کشیدن
از زمان اگر که تا مان صفر رساند و سر و دست را و کحلها را نیز به سبیل
کشد و در دست کرد و بپاشند و تا امکان باشد در درون چشم بپاشند
و باید که سبیل را و عده و باطن را باید از حرام کشند و دهان خوانند
که به بد و دست سبیل کشند باید و از راء لطیف بند و با نکست نهاد
بگیرند و دست که مالند و جوی را به دار او آب باید بگردانند و در
شتم بپاشند و از جوی اسرفی بگردانند و جوی را باید گردان
ت آنرا که مدای به یکدیگر از آنرا که علت بزرگ باید که جوی
از آنرا که باید که جوی از آنرا که بزرگ باشد و دست هر عملی را

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

نقد تا غیله شود در چشم کشند روشنی را ز یاد کند و هر چند کند بود بقرمان
 زمان حاکم انار و شش بود طبیعت او سرد و خشک گداز به دویم صفا
 بکنند عصاره وی ناخن را سود دارد و دانه وی قلع را نابغ بود چون
 چشم را روشن کنند چون در چشم چون سرمه کشند خوف الزام و بخیل کر است
 در اخم و دست در درجه اول جالینوس گوید که چون دو درم یاب کرم
 بیاض کند سهیل غلط بود در چشم کشیدن و خوردن تاریکی را نابغ کند
 و حفظ را ز یاد کند کثرت یکه جانور را سود دارد و عقابان کرم و خشک
 چشم کشند و جالینوس گوید که نه عصاره را با شکر و دو کدو کاه
 در زغال آردن با کشند خون را و امانت کند را به و علوی که آنند
 بخر و بود و کرم و خشک در دو سه سیم و مرغ مرغی که خون فزده
 و سینه و استخوانها را در پخت سوختن آن با شکر در دیکر کشند
 و استخوانها را در پخت سوختن آن با شکر در دیکر کشند
 و استخوانها را در پخت سوختن آن با شکر در دیکر کشند

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

دهیال زنجان است

بسم الله الرحمن الرحيم

ا ا ا ب ا ا ا ت ا ا ا ت ا ا ا ج ا ا ا ح ا ا ا د ا ا ا

ا ا ا س ا ا ا ن ا ا ا س ا ا ا ش ا ا ا ص ا ا ا ض ا ا ا ط ا ا ا ظ ا ا ا ع ا a ا ا غ

ا ا ا ف ا a ا ا ق a ا ا ک a ا ا ل a ا ا م a ا ا ن a ا ا و a ا ا ه a ا ا ی a ا ا

م ا ا ا ه ا ا ا د ا ا ا ع ا a ا ا

الف افتادیم پنهان تالف

از چهار از ا حمت ر و س
د و ا ن ا م که شمع
و م و س و ل ف
کند باید دوزد یا بزد بکنز ارد لغت
و م و س و ل ف
م و س و ل ف



[illegible]

جواب و اگر چاه بود و در کف مار بر بر در حوض آب می ری
 طبیعتی گرم و خشک چون در چشم زن چشم را روشنی کند و آینه آبرو
 دارد و چون گرم کرده بارونی که میان آنست شود کند بود و سر را عقیص بناری
 باز و گویند طبیعتی سرد و خشک است در درجه سیوم چون در جفین طلا کنند
 سستی جفین را بیلو کند و چون در چشم کشند آن باز دارد و اگر بیک جری
 داشته باشد چون مار و را بوز اند و بیک آینه از گرد آید در روی باشند و
 نعت کند از آینه آن جری را باطل کند دیگر بر روی عقیص و آبی سوخته
 کند سرد و خشک بود و چون در چشم کنند چشم را زیاد کند و خفقان
 بکشد بود و قوت دل دهد و دندان را بچک کند و اگر آنستری عقیص در آن
 کند و در برابر چشم وی فرو نشیند و قطره خون رفتی کند از عظم
 سنون سازد و چون رفتی از آن بچزد آن باز دارد و زنگ در آن
 پیدا کردند عقیص بناری گرم خوانند و طبیعت آن سرد و خشک
 است و بیک که از آینه کتری در چشم کشند ضعف چشم را باطل بود و چون
 سوخته در آن کند و با بزم در آن سر که می آید و در چشم کشند

روشنایی از پاره کنده و جرب را از آن کردادند عین الثعلب نبار
 انور رود و کوز سنگ نیز خوانند طبع آن سرد بود درجه دوم و
 با سبب آن چون غرغره کنند و در زبان دهنند آن فایده بود و چون عصاره
 در جبهه کشند و شش چیز زیاد کند و آب استفا و درم غرغره را خا
 کنند نافع بود عنبر طبع آن گرم است و در درجه دوم و خشک است در درجه
 اول و باغ و این در برابر اسود دارد و یاد بای غلیظه که در این شود
 منبر از اسود افلا کنند سوار را

در دوم و خشک بود در سوم و با عسل در چشم هفتاد و نه وقت
 دهد و عصاره وی در درازای کند چشم را جرب قدیم و جدید را آرد
 کز هیچ چیز زشت تر است و در آب گوی کندی گوشت طبع آن گرم بود
 و بیاض شد آید و بکافور افشاید و در آب گوی کندی گوشت طبع آن گرم بود
 بود و چون در چشم هفتاد و نه وقت دهد و آب وی استسقا را نافع
 را آب کشند و کوفته اندکی با سبزه آرد و آب وی استسقا را نافع
 بود و چون در چشم هفتاد و نه وقت دهد و آب وی استسقا را نافع
 و بیاض شد آید و بکافور افشاید و در آب گوی کندی گوشت طبع آن گرم بود
 کز هیچ چیز زشت تر است و در آب گوی کندی گوشت طبع آن گرم بود
 در دوم و خشک بود در سوم و با عسل در چشم هفتاد و نه وقت
 دهد و عصاره وی در درازای کند چشم را جرب قدیم و جدید را آرد

[illegible]

در پیشانی او در دست راست که می باشد شکلی و مهره ای
سودا و سیاه بود که هم صغیر در میان آن گویند

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

باب بیستم در کتب طب
باب بیست و یکم در کتب طب
باب بیست و دویم در کتب طب
باب بیست و سه در کتب طب
باب بیست و چهارم در کتب طب
باب بیست و پنجم در کتب طب
باب بیست و ششم در کتب طب
باب بیست و هفتم در کتب طب
باب بیست و هشتم در کتب طب
باب بیست و نهم در کتب طب
باب بیست و دهم در کتب طب
باب بیست و یازدهم در کتب طب
باب بیست و بیستم در کتب طب

باب اول در بیان فضیلت این شهر و در بیان
 باب دوم در بیان فضیلت این شهر و در بیان
 باب سوم در بیان فضیلت این شهر و در بیان
 باب چهارم در بیان فضیلت این شهر و در بیان
 باب پنجم در بیان فضیلت این شهر و در بیان
 باب ششم در بیان فضیلت این شهر و در بیان
 باب هفتم در بیان فضیلت این شهر و در بیان
 باب هشتم در بیان فضیلت این شهر و در بیان
 باب نهم در بیان فضیلت این شهر و در بیان
 باب دهم در بیان فضیلت این شهر و در بیان
 باب یازدهم در بیان فضیلت این شهر و در بیان
 باب بیستم در بیان فضیلت این شهر و در بیان

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
باب اول في معرفة الكلى
باب الثاني في معرفة الكلى
باب الثالث في معرفة الكلى
باب الرابع في معرفة الكلى
باب الخامس في معرفة الكلى
باب السادس في معرفة الكلى
باب السابع في معرفة الكلى
باب الثامن في معرفة الكلى
باب التاسع في معرفة الكلى
باب العاشر في معرفة الكلى
باب الحادي عشر في معرفة الكلى
باب الثاني عشر في معرفة الكلى
باب الثالث عشر في معرفة الكلى
باب الرابع عشر في معرفة الكلى
باب الخامس عشر في معرفة الكلى
باب السادس عشر في معرفة الكلى
باب السابع عشر في معرفة الكلى
باب الثامن عشر في معرفة الكلى
باب التاسع عشر في معرفة الكلى
باب العشرون في معرفة الكلى

صنف البان باب صد هفتادم در کثرة الاحتلام باب صد هفتادم در انقباض
 باب صد هفتادم در غلبه باب صد هفتادم در دوم در فتنه یعنی در باب صد هفتادم
 سبعم در وررم الحقیق باب صد هفتادم چهارم در قرحه القصب یعنی در باب صد هفتادم
 باب صد هفتادم در معطیات ذکر باب صد هفتادم ششم در امراض که خاصه
 بزنان است باب صد هفتادم یعنی در احتباس الدم یعنی سبب ثعلب خون
 حقیق باب صد هفتادم و ششم در رین باب صد هفتادم و ششم در شوز الرحم یعنی
 میثاق آن زنده ان باب صد هفتادم ششم ششادم در رجای باب صد هفتادم و ششم
 در احتیاق الرحم باب صد هفتادم و دوم در نفخه الرحم یعنی باد زده ان باب
 صد هفتادم و ششم در حكة الرحم یعنی خارین زده ان باب صد هفتادم و ششم
 در بول الرحم باب صد هفتادم و ششم در تشقن الرحم باب صد هفتادم و ششم در
 رحم باب صد هفتادم و ششم در دوم الرحم باب صد هفتادم و ششم در
 رانی که رین آکسین شود باب صد هفتادم و ششم در شاد رانی
 نه زهر فرزند شود باب صد و نوزدهم در بیان اکوید که زنان بکار سرید
 باب صد و نوزدهم در علامات زنی در باب فرزند باب صد و نوزدهم در
 علاج تدبیر که در تنویر زاید باب صد و نوزدهم و ششم در علاج در دینیت
 باب صد و نوزدهم در وجه النظر یعنی در دینیت باب صد و نوزدهم و ششم در
 وجع المفاصل یعنی در دینیت باب صد و نوزدهم و ششم در وجع الوارک
 باب صد و نوزدهم در عرق النساء باب صد و نوزدهم و ششم در عرق النساء
 باب صد و نوزدهم در الفیل باب و ولیم درد وای در وای باب
 باب صد و نوزدهم در سوخو باب و ولیم دوم و در طبیم باب

باب اول در بیان احوال و اسرار
باب دوم در بیان احوال و اسرار
باب سوم در بیان احوال و اسرار
باب چهارم در بیان احوال و اسرار
باب پنجم در بیان احوال و اسرار
باب ششم در بیان احوال و اسرار
باب هفتم در بیان احوال و اسرار
باب هشتم در بیان احوال و اسرار
باب نهم در بیان احوال و اسرار
باب دهم در بیان احوال و اسرار
باب یازدهم در بیان احوال و اسرار
باب بیستم در بیان احوال و اسرار

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

و بعضی جوهر فندی از هر یک در یک درم میوزدانه بر جان نروده پس عدد بگوید
و در یکین عمل کرده فلفل و دار فلفل و زنجبیل پست هلیله بر آید و در آن چمن
شطیح و زراوند به صبح ریخ با بونه و تندرستی کنار و خفته اشکاب
درم بگوید و پیر کند و هم را بر شند و هر صبح دو مثقال خلوه کار کرده و در برنده
باب نر درم و در حق در عونت که عبارت است از بطلان و نقصان
نکند و چون از بطنم بماند علامتش که این سر و چشم و بسیار بی خواب و طریقیان
تو زین عارضه که در این ایام قد تو از حق و در عونت نروده است و در کار
بلا بدی که در این است و در روز پنجون بلاد در دینی میگوید که از دینی
و دیگر از هر یک دو درم و بزرگ سداب و عسل و زراوند به صبح و در فلفل و دار فلفل
چند پیر است و شطیح و تخم کتان از هر یک ریخ درم هم را بگوید و به
درم عمل دو مثقال روغن چون چهار مثقال نیم عمل بلاد در شند و هر صبح
خوبی که در این است و در برنده صفت روغن چون و نمونه چند ریخ
طریقی روغن که در صنداع کسود ایام کور شد روغن کشند که در
را حق روغن بلاد طرف بلاد که از جانب درخت بوده باشد بهر چند چنان
باشد که با انبر گرم و دست نشسته بلاد را از سر کون
که باب هفده هم در حدود که عبارت است از باطل شدن
و باقی باشد او بر شکلی که قبل از این حال بوده است

[illegible][illegible]

و گویند که گشت شغال را بخورد و بآرد
 سیم در علاج جنون و باغی چون در بدن نه خلط
 از آن سبب روی نمود با بد که در او متکی بر می لعل
 لری و رود آن مرضی چنانسی از دو باب است چهارم در عشق که مرضی است
 و سوا بی شریک و بیچاره مردم بودند و میکار از او اسط کثرت اخلاط و کوانا
 و افراط فکر و شملی ایشان عارضی شود علاقه شریک روی و خشکی
 آن و بنحو سر و آه و فغان و اختلاف بنفشی است خامه و قنی از عشق
 میماند و در شش و زبانی هر کی هر راه عشق صادق باشد و بطور طبعی عشق
 شد و شویک طبع صادق آن سوخته را وصل است علاقه که موافق باشد
 و سر نشود که آن بر کار نه که از عشق سخنان زیشت و نایبید
 گویند که عاشق را از آن تضرع شود و با عشق بلا بقید تا مل منفید سازند که مباد
 محاسن مرضی عشق و دفع اندیشه عشق است و قوی را از اهل لعل
 بی عارضی که در آن صورت عیان است به ده جمال معنی گفته و جمعی
 نیز عارضی شود که حکمت صورت برادر میانه بینند باب بیست و پنجم
 در دوا رینی گردیدن سر چون از بخار باشد یعنی بخار بلغمی علاقه شریک
 که اسهال و رطوبت بینی و سستی اعضا و نرمی بنفشی زبانی از دست بخار
 چون بگرد و سر مرد اطریقی خورد میل می باید کرد از شراب باید شرب لیمو
 و ز اعذ برایش گلاب می باید خورد و صفت اطریقی خورد بلبله سیاه و ابله
 و پوست بلبله کابی زرد و پوست بلبله از هر یک سبب درم بگویند و به نرس
 و سی درم روغن بادام که در علاج سوزندگوار شد اضافه نموده دست مالند
 چ نیز آب بخواهند تا به بار و شغال از وی غلوه کرده و روغن

[illegible]

و سی روی روی بود از روی
بد از آن روی قسط جدا که ز صفتش باید مقصود
انفی و دفع کند تخم ترش و شلیت و بیخ فسخ از هر یک
درم در سی سیراب بچونند تا بدید سیراب باید سیراب شود و آنرا
صاف کند و سی درم سنگینی علی و دیگر درم پوره بانگ حل کرده نیم گرم
بانت بند و جسم و شکم فستق بد کند صفت سنگینی علی بنی علی
خون بند تا فطیط شود و بیخ سیراب سرکه غنضی که باره باره کرده باشند اضافه
سند و درم و سی و دیگر و فستق سرکه غنضی یا ز غنضی چنان که گذشت
یعنی باره باره شسته مالی در شسته کشند و آنرا با شست می سرکه کنند
شسته و دو باره در آفتاب بمانند تا آنکه بنی به باز غنضی را ریزه کرده
درین سرکه کنند تا محو شود صفت روغن قسط و عسل و صندل
صفت یاس سی ام در علاج فالج یعنی باطل شدن حس و حرکت
صفت بدن و در جانب طول عسل شش در باغی سفید یا روی و رطوبت
بنی و فراش و غلظت خواب را باغی چون عیش ز فلیج بر کسی گردد و صفت
بدنش از حرکت افتد از روز نخست تا سه روز صاف و عسل و عسل و عسل
صفت ماه عسل عسل بکن در دهی آب بچونند تا بهفت من آب و در مدت چهار روز
باشند را باغی چون صاحب فلیج را چهارم آید از ماه اول شربتش مرشاید
از لیمو ترچ و آب کبود باز بره و زعفران غذای شایسته صفت ماه الاصول پوست
بیج بادبان و پوست بیج کیره و بیج از هر یک سه درم موز دانه سرول کرده
در آن صندل و صندل ده درم همه را در یک آب کنند و بکشند و تا به نیم آید
صاف کنند و بکن عسل حل کرده در آن بقوام آردند و هر صبح و ششال از
وی در بیخ سیرکلاب حل کرده نیم گرم باشاند باب سی یکم در علاج فالج
را باغی چون روز چهارده ز فالج گذرد باید که معالج بعمل دست برد
و اگر کسی در این مرض در سه روز یا بیشتر که مریض را بصفت نکند

و سفایح نیم کوفته و قطار بول دقیق از هر یک درم کرفس و بادبان
و اینسون و بابونه و شلیت از هر یک سه درم تخم حنظل و درم همه را
در سی سیراب بچونند تا بدید سیراب باید سیراب شود و آنرا
صاف کند و سی درم سنگینی علی و دیگر درم پوره بانگ حل کرده نیم گرم
بانت بند و جسم و شکم فستق بد کند صفت سنگینی علی بنی علی
خون بند تا فطیط شود و بیخ سیراب سرکه غنضی که باره باره کرده باشند اضافه
سند و درم و سی و دیگر و فستق سرکه غنضی یا ز غنضی چنان که گذشت
یعنی باره باره شسته مالی در شسته کشند و آنرا با شست می سرکه کنند
شسته و دو باره در آفتاب بمانند تا آنکه بنی به باز غنضی را ریزه کرده
درین سرکه کنند تا محو شود صفت روغن قسط و عسل و صندل
صفت یاس سی ام در علاج فالج یعنی باطل شدن حس و حرکت
صفت بدن و در جانب طول عسل شش در باغی سفید یا روی و رطوبت
بنی و فراش و غلظت خواب را باغی چون عیش ز فلیج بر کسی گردد و صفت
بدنش از حرکت افتد از روز نخست تا سه روز صاف و عسل و عسل و عسل
صفت ماه عسل عسل بکن در دهی آب بچونند تا بهفت من آب و در مدت چهار روز
باشند را باغی چون صاحب فلیج را چهارم آید از ماه اول شربتش مرشاید
از لیمو ترچ و آب کبود باز بره و زعفران غذای شایسته صفت ماه الاصول پوست
بیج بادبان و پوست بیج کیره و بیج از هر یک سه درم موز دانه سرول کرده
در آن صندل و صندل ده درم همه را در یک آب کنند و بکشند و تا به نیم آید
صاف کنند و بکن عسل حل کرده در آن بقوام آردند و هر صبح و ششال از
وی در بیخ سیرکلاب حل کرده نیم گرم باشاند باب سی یکم در علاج فالج
را باغی چون روز چهارده ز فالج گذرد باید که معالج بعمل دست برد
و اگر کسی در این مرض در سه روز یا بیشتر که مریض را بصفت نکند
و سفایح نیم کوفته و قطار بول دقیق از هر یک درم کرفس و بادبان
و اینسون و بابونه و شلیت از هر یک سه درم تخم حنظل و درم همه را
در سی سیراب بچونند تا بدید سیراب باید سیراب شود و آنرا
صاف کند و سی درم سنگینی علی و دیگر درم پوره بانگ حل کرده نیم گرم
بانت بند و جسم و شکم فستق بد کند صفت سنگینی علی بنی علی
خون بند تا فطیط شود و بیخ سیراب سرکه غنضی که باره باره کرده باشند اضافه
سند و درم و سی و دیگر و فستق سرکه غنضی یا ز غنضی چنان که گذشت
یعنی باره باره شسته مالی در شسته کشند و آنرا با شست می سرکه کنند
شسته و دو باره در آفتاب بمانند تا آنکه بنی به باز غنضی را ریزه کرده
درین سرکه کنند تا محو شود صفت روغن قسط و عسل و صندل
صفت یاس سی ام در علاج فالج یعنی باطل شدن حس و حرکت
صفت بدن و در جانب طول عسل شش در باغی سفید یا روی و رطوبت
بنی و فراش و غلظت خواب را باغی چون عیش ز فلیج بر کسی گردد و صفت
بدنش از حرکت افتد از روز نخست تا سه روز صاف و عسل و عسل و عسل
صفت ماه عسل عسل بکن در دهی آب بچونند تا بهفت من آب و در مدت چهار روز
باشند را باغی چون صاحب فلیج را چهارم آید از ماه اول شربتش مرشاید
از لیمو ترچ و آب کبود باز بره و زعفران غذای شایسته صفت ماه الاصول پوست
بیج بادبان و پوست بیج کیره و بیج از هر یک سه درم موز دانه سرول کرده
در آن صندل و صندل ده درم همه را در یک آب کنند و بکشند و تا به نیم آید
صاف کنند و بکن عسل حل کرده در آن بقوام آردند و هر صبح و ششال از
وی در بیخ سیرکلاب حل کرده نیم گرم باشاند باب سی یکم در علاج فالج
را باغی چون روز چهارده ز فالج گذرد باید که معالج بعمل دست برد
و اگر کسی در این مرض در سه روز یا بیشتر که مریض را بصفت نکند

[illegible][illegible]

[The page contains dense handwritten Persian script, likely from a medical or scientific manuscript. The text is written diagonally across the page, following the curve of the binding. It appears to be a continuation of a treatise on anatomy or physiology, given the context of the surrounding pages.]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

این و شکر بن یا بلبل حسن که بود پادشاه
 نیا بد خوش و نا خوش چون از مراد غلط باشد علامت
 حواس و کارش بود غلط بود است رباعی ای لنگه اقاوت نشد باطل نه احسان
 بوسن بیک و بد شکل نه اختلاط غلط که بود بوسن آن از در و سدل نتوان
 صفت سهیل که مجموع خطها غلط را منع کند بر سقوی کس که در غم خط و خطی
 در عنوان بود از چینی و اسرار و ن و حب بلسان و خطی و استین و مجوده و
 خط از هر یک ندرات همه که گفته و چینه باب می کنند و چهار ساخته و
 ن غلط اند نه در باب تحت و شکر در نین الانف یعنی بد بوی بینی چون
 به بعضی خطی باشد که در جزی بینی بود علامت شکر اندت که در کس سنگی
 باد و کم شود و چینه یک و از بود رباعی از بینی اگر نین و زیدن که در طبع
 میدان کرد باید که طبیب بینی کوفه را زید بوی دوا در و میدان کس
 تحت که در نین الانف آنچه در بینی و مندر بدان باید میدان بینی یا
 بالند باب تحت و هفت و جفاف الانف یعنی خشکی
 چهل و هوا بود علامت شکر و نوزش و مانع و پنچاپی و اضطراب بود
 در بینی نه بر طبع تو بود و ز خشکی بینی تو ز خوش آمد و
 بر غم یا بر غم یا دادم طلا باید که هفت و نوزش
 باب تحت هفت و نوزش الانف یعنی ریش بینی حوا
 دو خوان بر آن رباعی بینی را چه چو ز خوش آمد و
 به کار و به اسرار شد و

محمود در اعنیه تیتیب بنامیه خود اب تا فتح رسید این وصفی را بر
مفتی ثبت زوفا خود چهارم درم پوست خاگوش و پوست خاگوش باد پان و پوست
بکر از هر یک سه درم بهر را در بین اب بچو شدند تا بهنوا اید صاف کرده و
روغن ماست را بهنوا اید تا بهنوا اید صاف کرده و
پشت دانه دانه الت و باغی باغی که تمام روی را و کرد عارضش تشنگی و بیت
صحت زوفا بودید خون که من سهل خون تا روز سوم میان طلاز عدا
رخ و سینا اندر یک ربع در پی در چهار مرات اب کشته نش حل کرد
بسیار گمان گفته نه مان زمان طلا کنند میخند الت یاب هفتاد چهارم در شفا
رغایه اوقات از حدت خون سه هفته الت و باغی آنها که گرفتار
کرک زنده لایق مدد شما مصلوح هیکله بعد از آن کردند
ایلی بخت کاسی خاخذ قنط مطبوح هیکله بعد از آن کردند
ایلی از هر یک چهار درم در کل بنوش و کل عصاب و پوست
ری از هر یک هندی و الو بخارا از هر یک پانزده درم
بچو شدند تا بهنوا اید صاف کرده و
روغن ماست را بهنوا اید تا بهنوا اید صاف کرده و
پشت دانه دانه الت و باغی که تمام روی را و کرد عارضش تشنگی و بیت
صحت زوفا بودید خون که من سهل خون تا روز سوم میان طلاز عدا
رخ و سینا اندر یک ربع در پی در چهار مرات اب کشته نش حل کرد
بسیار گمان گفته نه مان زمان طلا کنند میخند الت یاب هفتاد چهارم در شفا
رغایه اوقات از حدت خون سه هفته الت و باغی آنها که گرفتار
کرک زنده لایق مدد شما مصلوح هیکله بعد از آن کردند

[illegible][illegible]

ماست سببوشی باشه خرم بر طرف فواهد
ماهی مراد بجلی فصیلی است که وزش لهاست و
و الله اعلم بالصواب

[illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
 این کتاب در بیان بیماری های نفسیه و
 بابت حد و تقسیم در یو پو بین تنگی نفس و غیر نفس و بهر
 اندر با این تنگی نفس اگر یکس که در دیا زدنش بود و چون نفس را معنی دیگر
 در نفس الدم یعنی بر آمدن خون از کلو حوا که از تنگی نفس بود و خواه از خود
 در تنگی نفس از تنگی نفس است و این دو تنگی از آب جو و کلس غده ای که در قمار
 و تنگی نفس است و این دو تنگی از آب جو و کلس غده ای که در قمار
 و تنگی نفس است و این دو تنگی از آب جو و کلس غده ای که در قمار

در آن حال کند و بگویند تا بتوانم آید باب حد و تقسیم در یو پو بین تنگی نفس و غیر نفس و بهر
 یعنی جرات نفس علامت تنگی کرم است و این دو تنگی از آب جو و کلس غده ای که در قمار
 و تنگی نفس است و این دو تنگی از آب جو و کلس غده ای که در قمار
 و تنگی نفس است و این دو تنگی از آب جو و کلس غده ای که در قمار

نمون باشد و نشانی بر صحنی است
نکته در دیر برین صحنی است
نکته در دیر برین صحنی است
نکته در دیر برین صحنی است
نکته در دیر برین صحنی است
نکته در دیر برین صحنی است
نکته در دیر برین صحنی است
نکته در دیر برین صحنی است
نکته در دیر برین صحنی است
نکته در دیر برین صحنی است

و در این باب و در این باب
و در این باب و در این باب
و در این باب و در این باب
و در این باب و در این باب
و در این باب و در این باب
و در این باب و در این باب
و در این باب و در این باب
و در این باب و در این باب
و در این باب و در این باب
و در این باب و در این باب

BLANK PAGE





END OF REEL
PLEASE REWIND